

نشریه انجمن نجات

بهمن و اسفند ۱۳۹۹



تابلو مینیاتور، اثر استاد محمود فرشچیان به نام مولود کعبه





عنوان	فهرست مطالب	صفحه
- روز مادر	۴	
- خانواده ی بزرگ نجات داغدار شد.	۶	
- نامه ی مدیر عامل انجمن نجات به کمیسر امور داخلی اروپا	۸	
- آیا ممانعت از ارتباط اعضای مجاهدین خلق با خانواده هایشان توجیه دارد؟	۱۱	
- روز ۱۹ بهمن سال ۶۰	۱۲	
- موسی خیابانی	۱۴	
- انقلاب اسلامی ایران و باج خواهی فرقه رجوی از مردم	۱۵	
- فرقه رجوی بدون نقاب - ۴۲ سال پس از انقلاب	۱۸	
- خانواده در سریال تلویزیونی خانه امن	۲۱	
- مجاهدین عصای دست مرا گرفتند!	۲۴	
- حال و روز نزار منافقین	۲۵	
- نگران فرزندم می باشم.	۲۸	
- برده داری در آلبانی	۲۹	
- کتاب عملیات نفوذ	۳۱	
- کلاهبرداری فرقه رجوی در قلب اروپا	۳۲	
- دانش آموزی که به دست منافقین ترور شد.	۳۸	
- "ضد زن" ترین سازمان جهان	۴۰	
- خانم مریم آزاد (اسیر در فرقه رجوی)	۵۲	
- شعار «آزادی» علیه آزادی	۵۳	
- سالی که گذشت و سالی که پیش روست.	۵۶	



روز مادر

بیستم جمادی الثانی ولادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و روز مادر بر تمامی مادران عزیز به ویژه مادران قربانیان فراموش شده مبارک باد.

بیستم جمادی الثانی هر سال، روزی پر از خاطره و معنویت است؛ خاطراتی شیرین از مادران مهربان، فرزندان با محبت و همسران با وفا؛ این روز به یمن زاد روز بانوی نمونه اسلام، فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، روز مادر نام گرفته است؛ بانویی که گل سرسبد تمام بانوان عالم است؛ تنها زنی که پدرش معصوم، شوهرش معصوم و خودش نیز معصوم بوده و پیامبر گرامی اسلام (ص) به او لقب "أم ابیها" داده است، یعنی زنی که برای پدرش همچون مادر بود.

زندگی و سیره ی حضرت زهرا (س) به قدری آموزنده و جذاب است که هر زن آزاده ای در جهان او را چنان قدیسه ای تحسین می کند؛ زنی که تولدش از دامن خدیجه کبری، همسر پیامبر گرامی اسلام (ص) و در کانون نخستین خانواده اسلامی با نغمه های آسمانی و تسبیح قدسیان همراه شد و شب میلادش را عرشیان به بانگ تکبیر و تسبیح جشن گرفتند و خداوند لقب کوثر به او عطا کرد؛ زیرا وی سرچشمه ی تمام خوبی های جهان است.

این روز برای خانواده بزرگ نجات و مادران قربانیان فراموش شده، روز مادرانی است که روزهای مادر می آیند و می روند و منتظر روزی هستند که عزیزشان بیاید و بوسه ای بر دست آن ها بزند و این روز را تبریک بگوید.

بسیارند مادرانی که در این سرزمین چشم انتظار فرزندان خود بودند و دلشان طاقت نیلورد و آسمانی شدند و چه بسیارند مادرانی که همچنان چشم به در دوخته اند تا شاید خبری از یوسفشان بیاید. برخی از این مادران حتی هنگامی که در خانه نیستند نیز در را باز می گذارند به خیال این که شاید فرزندانشان بیایند و کسی نباشد که در را برای آن ها باز کند.

همه ما انتظار را تجربه کرده ایم و می دانیم که انتظار چقدر سخت است اما مادران اعضای اسیر در فرقه رجوی می دانند ۳۰ الی ۴۰ سال انتظار چه معنایی دارد.

انتظار مثل این است که حال کسی را پرسیده باشی که در آتش آنقدر سوخته که فقط خاکسترش باقی مانده و در این شرایط به او بگویند چه حالی داری؟ چه جوابی می شنوید؟ از این حال بدتر هم هست؟

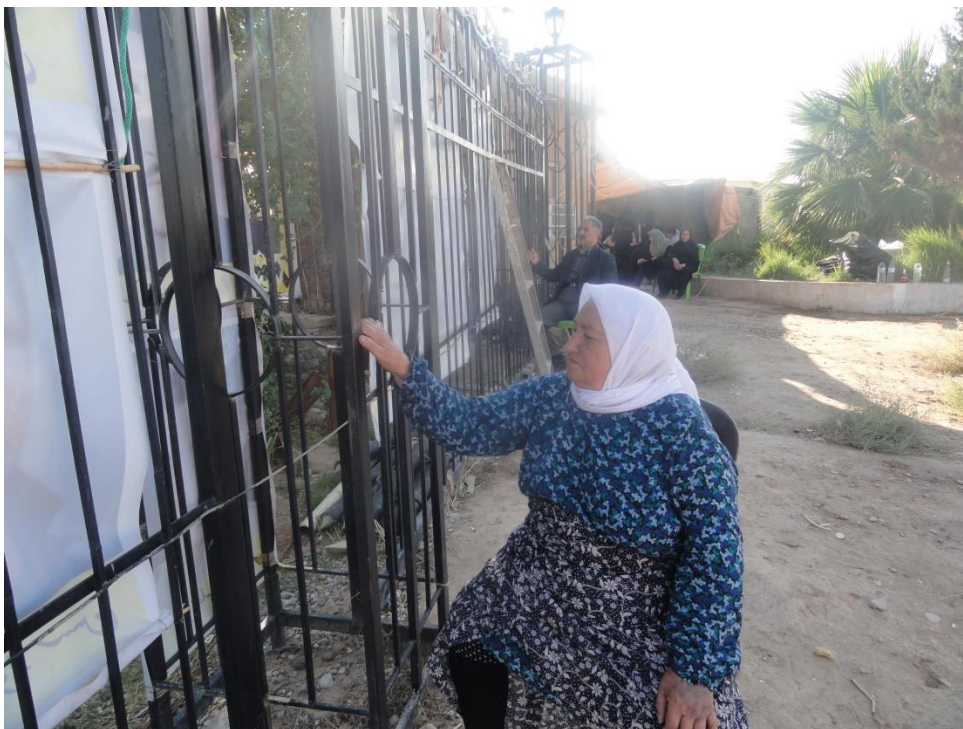
حکایت مادرانی است که سال ها به شوق خبری از عزیزشان صبح از خواب بیدار شده و تا پایان شب چشم انتظار می مانند. تمام آرزوها، رؤیاها و خیالاتی که برای فرزندانشان در ذهن می پروراند همگی جلوی ذهنشان رژه می روند.

فقط باید مادر باشی تا بدانی که فراق دل‌بند چه جانفرسا و چه جانسوز است، فقط باید مادر باشی تا بدانی هیچ مادری هیچ وقت نمی خواهد حتی لحظه‌ای به فراق از جگرگوشه اش بیاندیشد.

چه کسی خبر دارد که در دل مادر چه می گذرد؟ فرزندش می توانست ازدواج کند، می توانست زندگی تشکیل دهد و به مانند هزاران انسان دیگر هم صاحب فرزند شود و هم برای مادرش حق فرزندی را به جا آورد؛ اما فرزند او اسیر نیرنگ و فریب فرقه ضد خانواده رجوی شده است.

حال و روز این مادران در چهار کلمه خلاصه می شود: امید، درد، انتظار و عشق. هر کدام از این چهار کلمه در زندگی این مادران سهمی دارند و البته سهم عشق از همه بیشتر است. اصلاً عشق است که امید است، عشق است که انتظار ۳۰ الی ۴۰ ساله معنا پیدا می کند و عشق است که درد می آورد.

این روزها در زیر آسمان این شهر و این کشور کم نیستند "مادران قربانیان فراموش شده" ای که در پاییز زندگی شان تنها آرزویشان خبرسلامتی و رهایی فرزندشان و شنیدن صدای اوست.



خانواده ی بزرگ نجات داغدار شد.

درگذشت غیر منتظره ی غلامرضا بهروزی

شبانگاه چهارشنبه ۲۹ بهمن ۹۹، آقای غلامرضا بهروزی مسئول نمایندگی استان خراسان رضوی انجمن نجات، در بیمارستانی در شهر مقدس مشهد به دیار باقی شتافت و خانواده بزرگ نجات را در غم و اندوهی عمیق فرو برد.



مرحوم بهروزی در آبان ماه ۱۳۶۹ وارد سازمان مجاهدین خلق در عراق شد و در ششم تیر ماه ۱۳۸۴ از این سازمان جدا گردید. وی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل تبلیغات پرجاذبه ی این سازمان و شعارها و وعده های دروغین آن، در حالی که فقط ۱۷ سال داشت، هوادار سازمان گردید و نهایتاً بعد از چند سال با فریب و نیرنگ به پادگان اشرف در عراق برده شد.

در زمان سقوط صدام حسین مرحوم بهروزی در منطقه ی جلولا و خانقین بود. او بعد از آن شاهد بود که چگونه مجاهدین خلق متعاقب جاسوسی و مزدوری برای استخبارات عراق به خدمت نیروهای آمریکایی جهت برآورده کردن اهداف آنان در عراق درآمدند. وی پس از پی بردن به شعارهای توخالی سران فرقه رجوی و اشراف به عمق خیانت های آنان، از پادگان اشرف فرار نمود و سپس توسط صلیب سرخ جهانی و با مساعدت دولت عراق در تیرماه سال ۱۳۸۴ به آغوش میهن بازگشت.

مرحوم غلامرضا بهروزی در خاطرات خود می نویسد:

"ما نمی دانستیم خانواده ها به مقابل درب اشرف آمده اند، اما وقتی وسط گرمای روز ما را برای نشست خواستند فهمیدیم باید موضوع مهمی اتفاق افتاده باشد. وارد نشست که شدیم از چهره فرمانده زن ترس و وحشت می بارید. همه تعجب کرده بودند که مگر چه اتفاقی افتاده است، جنگ که تمام شده، بمبارانی هم در کار نیست، پس چرا این به اصطلاح «خواهر» این قدر به هم ریخته است؟ وقتی شروع به حرف زدن کرد فهمیدیم خانواده ها به مقابل اشرف آمده اند. به محض گفتن این خبر یک لحظه همه از روی صندلی ها بلند شدند و همه به همدیگر نگاه کردند. خودم در آن لحظه دچار احساس متناقضی شدم. از یک طرف احساس کردم راهی به بیرون از اشرف باز شده و ما به دنیای خارج از اشرف وصل شده ایم که از این اتفاق ته دلم خیلی خوشحال بودم. ولی از طرفی این احساس هر چند ضعیف را داشتم که این موضوع خود باعث فشاری مضاعف بر ما و بر خانواده ها می شود. در حالی که نشست در سکوت معناداری فرو رفته بود او ادامه داد که برادر (مسعود رجوی) گفته است که ما از بمباران آمریکا جان سالم به در بردیم ولی از آمدن خانواده ها اگر شما خوب از آن عبور نکنید دچار مشکل خواهیم شد. در حالی که ما ته دلمان خوشحال بودیم، فرماندهان به خصوص زنان شورای رهبری می گفتند، بروید لحظه هایتان را در این رابطه دستگیر کنید و بنویسید و بیاورید که چرا از آمدن خانواده ها خوشحالید و این گونه استقبال می کنید؟!"

مرحوم بهروزی پس از بازگشت به ایران به صورتی خستگی ناپذیر در جهت افشای ماهیت ضد مردمی فرقه تروریستی رجوی در انجمن نجات به فعالیت و تلاش پرداخت. او نه تنها برای خانواده های استان خراسان رضوی بلکه برای تمامی خانواده ها در سراسر ایران نامی آشنا می باشد.

وی در چندین نوبت همراه با خانواده ها به کشور عراق مسافرت نمود و به پادگان اشرف مراجعه کرد. سازمان مجاهدین خلق که شاهد تلاش های بی وقفه اش بود بارها علیه او به عقده گشایی و جنگ روانی پرداخت اما اقدامات سخیف فرقه رجوی او را در انجام مسئولیت هایش مصمم تر کرد.

انجمن نجات قطعاً یک یار صدیق و یک همکار زحمت کش را از دست داده است که جا دارد این فقدان جانگداز را به همسر و بازماندگان او و همچنین به خانواده ی بزرگ نجات تسلیت گفته و برای آن مرحوم طلب مغفرت نماییم.

انجمن نجات



همایش اعضای جدانشده در دفتر انجمن نجات خراسان رضوی (مرداد ۱۳۹۶)

نامه ی مدیر عامل انجمن نجات به کمیسر امور داخلی اروپا

ابراهیم خدابنده مدیر عامل انجمن نجات ایران نامه ای به ایلوا یوهانسون Ylva Johansson کمیسر امور داخلی اروپا نوشت و خواستار طرح موضوع نقض اولیه ترین حقوق انسانی اعضا و جدانشدگان توسط سازمان مجاهدین خلق در آلبانی با مقامات این کشور گردید.



متن نامه به شرح زیر است:

خانم ایلوا یوهانسون (کمیسر امور داخلی اروپا)

با سلام و تقدیم احترام

مطلع شدم که شما امروز جهت یک بازدید دو روزه عازم آلبانی هستید و در خصوص ورود این کشور به اتحادیه اروپا با مقامات بلند مرتبه آلبانی دیدار و گفتگو دارید. همچنین بازدید از مرز یونان با آلبانی در برنامه شما گنجانده شده است.

از جانب خانواده های دردمند اعضای گرفتار در سازمان مجاهدین خلق در آلبانی مایلم به اطلاع شما برسانم که این سازمان، که به صورت یک فرقه مخرب کنترل ذهن تحت رهبری مسعود و مریم رجوی اداره می شود، در سال ۲۰۱۶ به آلبانی منتقل شد و در اردوگاهی بسته و دورافتاده در مانزه Manzë در استان دورس Durrës مستقر گردید.

اعضای فرقه رجوی بر اساس روابط درونی فرقه ای حق ارتباط با خانواده های خود را ندارند و برخی از مادران و پدران سالخورده آنان ده ها سال است که از وضعیت عزیزان خود در سازمان مجاهدین



خلق بی خبرند. آنان نه تنها هیچ ملاقاتی نداشته و صدای فرزندان خود را نشنیده اند بلکه حتی یک پیام از جانبشان دریافت نکرده اند.

سال گذشته یک پویش طومار خطاب به دولت آلبانی از جانب خانواده ها در سایت Change.org ترتیب داده شد که ظرف چند هفته توسط بیش از ۱۱۲۵۰ نفر از بستگان و دوستان و آشنایان اعضای مستقر در اردوگاه مجاهدین خلق در آلبانی امضا گردید که خواهان فراهم شدن امکان ارتباط با اعضای داخل اردوگاه و کسب خبر از آنان شدند.

<https://www.change.org/p/albanian-government-urging-albanian-government-to-let-the-families-to-contact-their-loved-ones-in-mek-camp>

همچنین تاکنون صدها نامه جداگانه از جانب خانواده ها برای مقامات مختلف دولت آلبانی از جمله نخست وزیر ادی راما Edi Rama فرستاده شده اما هیچ پاسخی به این نامه ها و درخواست ها داده نشده است. دولت آلبانی به خواست مجاهدین خلق به اتباع ایرانی ویزا نمی دهد لذا آنان نمی توانند خود در محل از طریق مراجع قضایی خواسته هایشان را دنبال نمایند.

برخی از اعضای مجاهدین خلق اکنون از عضویت این فرقه خارج شده اند اما به دلیل این که تحت حمایت دولت آلبانی و کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان قرار نمی گیرند و مدارک هویتی و اجازه کار و حقوق پناهندگی ندارند زیر شدیدترین فشارهای مالی هستند. هدف فرقه رجوی در همکاری با دولت آلبانی اینست که آنان وادار به تبعیت از فرقه رجوی شوند. سران سازمان همچنین این افراد و شهروندان و خبرنگاران آلبانی که به آنان یاری می رسانند را تهدید به قتل نموده و علیه آنان جنگ روانی به راه انداخته و در مواردی برای این افراد مشکلات حقوقی ایجاد کرده اند.

با شروع همه گیری بیماری ناشی از کوید-۱۹ نگرانی خانواده ها نسبت به شرایط فرزندانیشان به مراتب بیشتر شده است. خبرها حاکی است که طی هفته های اخیر ده ها تن از اعضای این سازمان به دلیل ابتلا به این بیماری جان خود را از دست داده اند. زندگی گروهی و عدم دسترسی مسئولین بهداشت به داخل اردوگاه شرایط خطرناکی را فراهم آورده است.

افکار عمومی آلبانی، خصوصاً ساکنان مانزه و دورس، نسبت به حضور یک سازمان تروریستی در خاک خود که از عراق به دلیل مغایرت فعالیت های آنان با امنیت ملی این کشور اخراج شده و اکنون در کشورشان دست باز دارد بسیار نگران هستند. بسیاری از رسانه ها و فعالان حقوق بشری در آلبانی نسبت به حضور این فرقه تروریستی که حتی اولیه ترین حقوق اعضای خود را نیز زیر پا می گذارد هشدار داده اند.

طی این مدت قتل های مشکوکی در داخل اردوگاه مجاهدین خلق از جمله کشته شدن مالک شراعی اتفاق افتاده که متأسفانه پلیس محلی از دنبال کردن تحقیقات باز نگاه داشته شده است. همچنین اطلاعاتی در دست است که مجاهدین خلق در جرائم سازمان یافته در آلبانی از جمله پولشویی و قاچاق انسان و سلاح و مواد مخدر شرکت دارند.

دو سال قبل مصطفی محمدی و همسرش، شهروندان کانادایی، برای دیدار با دخترشان سمیه محمدی که در اردوگاه مجاهدین خلق گرفتار است به تیرانا رفتند. آنان مورد ضرب و شتم عناصر فرقه رجوی قرار



گرفتند و متأسفانه نه تنها به شکایت آنان رسیدگی نشد بلکه از کشور اخراج شدند وامکان بازگشت و پیگیری موضوع از طریق دستگاه قضایی را نیافتند.

در دیدار از مرز یونان با آلبانی لطفاً به خاطر داشته باشید که عضو سابق مجاهدین خلق احسان بیدی به دلیل این که حاضر نشد با این سازمان همکاری داشته باشد بعد از یک سال بازداشت غیرقانونی، بدون طرح هیچ اتهامی، به مرز یونان برده شد و بدون کمترین امکانات رها گردید که به کمک دیگر جادشگان نجات یافت. او مجدداً به صورت غیرقانونی در بازداشت به سر می برد.

کیس های احسان بیدی و مصطفی محمدی و مالک شرعی و ده ها مورد دیگر و قتل های مشکوکی که بدون تحقیقات رها شدند بیش از هر چیز فساد دستگاه پلیس و دستگاه قضایی و حتی دستگاه رسانه ای این کشور را نشان می دهد که آلبانی در حال حاضر به بهشت امن مجرمان و تروریست ها در خاک اروپا تبدیل گردیده است.

خواسته ما از شما به عنوان یک مقام مسئول اروپایی اینست که در دیدارهای خود از مقامات دولت آلبانی سؤال کنید که چه پاسخی برای خانواده های اعضای گرفتار در اردوگاه مجاهدین خلق در آلبانی دارند. چرا سازمان مجاهدین خلق باید بتواند ارتباط اعضای خود با دنیای خارج خصوصاً خانواده هایشان را قطع کند؟ چرا آنان در این اردوگاه حق خروج، حق ازدواج و تشکیل خانواده، و حق زندگی فردی و شخصی را ندارند؟

بی صبرانه منتظر پاسخ شما هستم.

ابراهیم خداینده - مدیر عامل انجمن نجات

جمعه ۱۹ فوریه ۲۰۲۱



آیا ممانعت از ارتباط اعضای مجاهدین خلق با خانواده هایشان توجیه دارد؟



خانم عفت اخلاقی آزادپور مادر **آقای محمد توکلی** (اسیر در فرقه رجوی) می گوید: سال های زیادی است که من و خواهران محمد او را ندیده ایم و تماسی با او نداشته ایم. حتی پیغامی از جانب او دریافت نکرده ایم و این مسأله همیشه ما را به شدت زجر می دهد. خبری ما را شدیداً نگران کرده و آن اینست که فرزندانم احتمالاً به بیماری ناشی از ویروس کووید - ۱۹ مبتلا شده و در شرایط حادی به سر می برد و همچنین شرایط بهداشتی داخل اردوگاه نیز نامساعد است. من به عنوان مادر در آخر عمر آرزویی به غیر از شنیدن صدای پسر و کسب خبر سلامتی اش ندارم.

من به علت کهولت سن و بیماری، توانایی سفر ندارم و البته کشور آلبانی هم چنین امکانی را به من نمی دهد. آیا امکان یک تماس تلفنی یا ارسال یک نامه هم وجود ندارد؟ به نماینده سازمان جهانی بهداشت در کشور آلبانی نامه نوشته ام و تقاضا کرده ام که برای رفع نگرانی مادر پیر و کهنسال و خواهران چشم انتظار محمد توکلی از هر اقدامی که متصور است و نتیجه بخش می باشد کوتاهی نکنند تا خبری از او به ما برسد و امکان ارتباط فراهم گردد.

خراسان رضوی

آسودگی از مَحَن ندارد مادر

آسایش جان و تن ندارد مادر

دارد غم و اندوه جگر گوشه خویش

ورنه غم خویشتن ندارد مادر

«رهی معیری»



روز ۱۹ بهمن سال ۶۰

در پی اولین عملیات های سازمان منافقین در سال های آغازین دهه ۶۰، اقدامات نهادهای انقلابی، نظام مند و سازمان یافته شد، فعالیت های اطلاعاتی علیه گروه های محارب انسجام پیدا کرد و برخورد با تروریسم به سرعت در دستور کار قرار گرفت و از این زمان به بعد، سازمان مجاهدین خلق (منافقین) که تا آن مقطع زمانی توانسته بود کشور را متحمل خسارات سنگین و جبران ناپذیری کند با هماهنگی شدن اقدامات ارگان های انتظامی، امنیتی و قضایی، در مسیر افول قرار گرفت و نیروهای واحد اطلاعات سپاه پاسداران، کمیته انقلاب اسلامی و گروه ضربت دادستانی انقلاب از اواخر سال ۱۳۶۰ در وضعیتی کاملاً هماهنگ، همه معادله ها و محاسبه های سازمان و حامیان خارجی آن را بر هم زدند.

این "ضربات مهلک" به خانه های تیمی به فواصل سه ماه از هم عملیاتی شد. این ضربه ها در هر مرحله منجر به فروپاشی یکی از بخش های سازمان شد و هر بار ماشین کشتار سازمان را نسبت به قبل مستهلک تر و ناتوان تر می کرد. ضربه های نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی، به ترتیب مرکزیت، بخش اجتماعی و بخش روابط سازمان را هدف گرفتند که طی آن تعداد زیادی از تروریست های داخل کشور کشته یا دستگیر شدند.





ضربه ۱۹ بهمن ۱۳۶۰: مهم ترین ضربه نهادهای امنیتی کشور به سازمان تروریستی منافقین در روز ۱۹ بهمن سال ۶۰ صورت گرفت. در این ضربه، **خانه تیمی مرکزیت سازمان در داخل کشور که در منطقه زعفرانیه واقع بود هدف قرار گرفت و موسی خیابانی، قائم مقام مسعود رجوی در داخل کشور و نفر دوم سازمان، اشرف ربیعی همسر مسعود رجوی و آذر رضایی همسر موسی خیابانی طی درگیری مسلحانه با پاسداران کمیته و سپاه کشته شدند.**

علاوه بر خانه تیمی اصلی که در زعفرانیه واقع بود، سه خانه تیمی دیگر نیز هدف قرار گرفت: **خانه تیمی یوسف آباد شمالی که شاهرخ شمیم، فاطمه نجاری (شمیم) و محمد منجی در آن حضور داشتند؛ خانه تیمی خیابان پاسداران، خیابان بوستان که خسرو رحیمی، محمد حسن پورقاضیان، حسن مهدوی، ناهید رافتی (مهدوی) و مهناز کلانتری در آن ساکن بودند؛ خانه تیمی خیابان خردمند شمالی که سعید سعیدپور در آن حضور داشت.**

در این ضربه، مرکزیت سازمان با خسارت فراوانی مواجه شد که اسامی کشته شدگان آن به این شرح بود: «۱- موسی خیابانی، ۲- اشرف ربیعی، ۳- آذر رضایی (خیابانی)، ۴- محمد مقدم، ۵- مهشید فرزانه سا (مقدم)، ۶- میرطه میرصادقی، ۷- تهمینه رحیمی نژاد (میرصادقی)، ۸- محمد معینی، ۹- شاهرخ شمیم، ۱۰- فاطمه نجاری (شمیم)، ۱۱- خسرو رحیمی، ۱۲- سعید سعیدپور، ۱۳- محمد حسن پورقاضیان، ۱۴- حسین بخشافر، ۱۵- کاظم مرتضوی، ۱۶- حسن مهدوی، ۱۷- ناهید رافتی (مهدوی)، ۱۸- مهناز کلانتری، ۱۹- عباسعلی جابرزاده انصاری، ۲۰- ثریا سنماری (جابرزاده انصاری)»

علاوه بر این، روابط عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی طی اطلاعیه ای ۸ نفر دیگر از اعضای سازمان را به عنوان دستگیرشدگان و معدومین این ضربه اعلام کرد: «محمود سیفی نژاد، فرزانه عمویی، فرح ترابی، حسن قندهاری، بهمن جوادی، الهه عروجی، فرزانه چیت ساز، بیژن محرابی»

ضربه ۱۹ بهمن به مرکزیت سازمان منافقین در داخل کشور، تبعات سنگینی برای سازمان در پی داشت. این ضربه در سطح تشکیلات موجب پاره شدن رشته ارتباط بخش ها با فرماندهی داخل کشور شد و در سطح سیاسی، قدرتمندی تشکیلات سازمان را برای قدرت های حامی آن زیر سؤال برد. علاوه بر آن، پیامد روانی این ضربه نیز بسیار مهم بود، چرا که هم مرکزیت و هم اعضا را در حالت درماندگی و ترس از سرایت ضربه به بخش های دیگر قرار داد. همچنین این ضربه باعث شده بود که مجموعه عملیات های تروریستی سازمان با بحران مواجه شود.

به گفته محسن رضایی: «سازمان گیج بود و بعد از ضربه ۱۹ بهمن نتوانست بفهمد با چه توانایی از جمهوری اسلامی مواجه است. لیکن هشدار بزرگی برای سازمان بود و بیشتر در حالت گیجی به سر می برد و قدرت تحلیل شکست را نداشت.»

بنابر گزارش بولتن محرمانه سپاه پاسداران، پس از این عملیات، رجوی که بارها اعلام کرده بود سازمان همچنان پرقدرت به پیش می رود و سرنگونی نظام نزدیک است، این بار اعتراف کرد که ضربه کشنده ای به سازمان وارد شده است.

خبرگزاری خانه ملت (منبع: مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

موسی خیابانی



موسی نصیراوغلی خیابانی ملقب به موسی خیابانی در سال ۱۳۲۶ در تبریز متولد شد وی از اعضای با سابقه سازمان مجاهدین خلق بود. پس از پیروزی انقلاب به همراه مسعود رجوی رهبری اصلی این سازمان را تشکیل می دادند. در سال ۱۳۶۰ پس از اعلام جنگ مسلحانه، فرماندهی نظامی سازمان را برعهده داشت. وی در ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ در جریان درگیری با نیروهای سپاه پاسداران و کمیته انقلاب در منطقه زعفرانیه کشته شد.

بی شک موسی خیابانی نقش اساسی در تصمیم گیری غلط اتخاذ مشی مسلحانه در مقطع ۳۰ خرداد سال ۶۰ و ترور صدها نفر از هواداران انقلاب اسلامی و کشته شدن اعضای قربانی سازمان را داشت. مسعود رجوی همانند تمامی رهبران جریانان فرقه ای، خود را رهبر بلا منازع و مطلق و خدای زمینی نیروهایش تلقی می کرد و در این مسیر حتی دیگر رهبران برجسته سازمانش که دیگر در قید حیات نبودند را هم تحمل نمی کرد. در جریان نشست های موسوم به طعمه که در حقیقت با هدف تسویه حساب و حذف رقیبان و از جمله مسئولین سابق و یا حتی رهبران سیاسی که در قید حیات نبودند در دستور کار قرار گرفته بودند. به نوبت دکتر شریعتی، مرحوم طالقانی و در ادامه موسی خیابانی را از دم تیغ گذراند... در حالی که در تبلیغات بیرونی آن ها را مورد ستایش و تحسین قرار می داد.

در جریان نشست های موسوم به انقلاب ایدئولوژیک، مهدی ابریشم چی ملیجک دربار رجوی گفت: "اگر موسی خیابانی زنده بود بزرگ ترین افتخارش زانو زدن در مقابل مریم و به جا آوردن سجده شکر ایدئولوژیکی بود." این چاپلوسی ابریشم چی به مذاق خیلی ها و از جمله مینا خیابانی خواهر موسی و همسر دوم ابریشم چی خوش نیامد و او را کلاً مسأله دار کرده بود.

... مسعود در پاسخ به مینا خیابانی گفت: "چشم ما روشن یک شریک هم تو رهبری پیدا کردیم. بذار یک چیز بگم! که تو بیشتر حرص بخوری... مهدی کم گفته! اگر موسی زنده بود می بایست نه یک بار بلکه هزاران بار در مقابل مریم زانو می زد و از مریم عاجزانه خواهش می کرد او را در سازمانش بپذیرد. حالا جگر آتش گرفت آخی دلم خنک شد. مینا بغض کرده بود و گفت می روم بیشتر فکر می کنم ولی در این نقطه نمی توانم این را بپذیرم ... تا این که مینا برخلاف میل باطنی و صرفاً به خاطر خلاصی از زیر فشارهای روحی و روانی گماشتگان رجوی مجبور به عقب نشینی شد....

علی اکرامی - خوزستان



انقلاب اسلامی ایران و باج خواهی فرقه رجوی از مردم

سازمان مجاهدین خلق به عنوان یکی از گروه های سیاسی شناخته می شود که سابقه فعالیت آن به پیش از انقلاب اسلامی بازمی گردد. سازمانی که در شهریور ۱۳۴۴ تأسیس شد اما تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی دستخوش تغییراتی اساسی و بنیادین در ایدئولوژی و اعضا و مؤسسين گردید.

آنچه در این مقال بدان خواهیم پرداخت انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۵۷ و تنظیم رابطه سازمان مجاهدین خلق با آن است.

یک ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، با آغاز آزادی زندانیان سیاسی، بسیاری از چهره های شاخص سازمان مجاهدین خلق که محوریت انقلاب را روحانیون و امام خمینی (ره) می دیدند برای برقراری ارتباط با بدنه هواداران خود به تکاپو افتادند. آن ها که شاهد خیزش مردم با تکیه بر آموزه های دینی و به رهبری مراجع تقلید و روحانیون بودند، با مسکوت گذاشتن رگه های التقاطی خود بار دیگر جنبه های مذهبی مبارزه را برجسته کردند و به نوعی در پی سهم خواهی از انقلاب اسلامی بودند.

رهبران این طیف از سازمان همچون مسعود رجوی و موسی خیابانی، از رهبر انقلاب توقع داشتند که از ظرفیت هواداران و نیروهای سازمان استفاده شود. آنان ادعای میراث خواری از انقلاب اسلامی و گرفتن سهم بیشتر را داشتند. اما رهبر انقلاب همچون گذشته با آگاهی از انحراف آنان، اجازه نداد تا انقلاب اسلامی به نام آن ها یا هر گروه سیاسی دیگر گره بخورد. از همین روزها بود که آنان صف بندی علیه انقلاب اسلامی را آغاز کردند.



مسعود رجوی و موسی خیابانی در دیدار با حضرت امام خمینی (ره)

این سهم خواهی و خروج از زیر چتر رهبری امام (ره) در سال های بعد به بروز ماهیت اصلی این سازمان به شکل فرقه تروریستی رجوی انجامید. اگرچه در همین مدت نیز با وجود تمام سعی هایی که برای پنهان کردن اهداف منافقانه خود می کردند در برخی از موضع گیری ها، ماهیت خود را برملا می ساختند.

به عنوان مثال، به فاصله چند روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، رجوی در مصاحبه ای مدعی شد که انقلاب ما ناقص است. بسیاری از تحلیلگران بر این باورند که مقصود او این بوده که تا زمانی که سازمان مجاهدین خلق تمام قدرت را قبضه نکند، انقلاب کامل نمی شود. او بعدها بارها تکرار کرد که رهبری انقلاب دزدیده شد. یعنی آن را حق مسلم خود می دانست.



مسعود رجوی در دیدار با مرحوم آیت الله طالقانی

سازمان مجاهدین خلق، پس از پیروزی انقلاب اسلامی با پنهان کردن ماهیت واقعی خود و طرح شعارهای فریبنده منطبق بر شرایط آن زمان شروع به جذب جوانان و دانش آموزان و دانشجویان کرد. آزادی های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و شور و شوق به وجود آمده در جوانان برای شرکت در فعالیت های سیاسی و از طرفی فقدان آگاهی و تجربه در امور سیاسی و انقلابی موجب گشت تا عده ی زیادی جذب مجاهدین خلق شدند.

سازمان مجاهدین خلق در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی با استفاده از فضای باز سیاسی به وجود آمده پس از سقوط رژیم ستمشاهی، با طرح مسائل مختلف انحرافی ضمن جذب جوانان پر شور انقلابی باعث گمراهی آن ها شد.

خیانت بزرگ سازمان مجاهدین خلق، فریب و گمراهی بسیاری از فرزندان انقلاب اسلامی در همان سال های ۵۸ و ۵۹ تا رساندن درگیری مسلحانه با نظام در سال ۶۰ بود. این جوانان از ماهیت مسعود رجوی و ارتباطشان با دشمنان ایران و ایرانی خبری نداشتند. سازمان مجاهدین خلق ظاهر خود را اسلامی و انقلابی نشان می داد و بدین شکل افراد را به دام می انداخت. در واقع نسلی که می توانست در خدمت انقلاب اسلامی قرار بگیرد و در مسیر پیشرفت ایران فداکاری کند، ناخواسته به عمده دشمنان منطقه ای و بین المللی ایران تبدیل شد. فرقه رجوی با تظاهر به مبارزه با امپریالیسم آمریکا در خدمت اهداف آمریکا در ایران درآمدند که بعداً ماهیت آن ها مشخص شد.

مجاهدین خلق در انتخابات همه پرسی نظام جمهوری اسلامی ایران و مجلس خبرگان و نیز تدوین و تصویب قانون اساسی شرکت کردند. اما طبق اطلاعیه های خودشان، نهایتاً به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی ندادند اما مسعود رجوی خود را کاندید ریاست جمهوری اسلامی کرد.



این فرقه تروریستی پس از پیروزی انقلاب اسلامی علم مخالفت با مردمی ترین انقلاب تاریخ را برافراشت، زیرا اعتقادات اسلامی را مناسب برای اداره اجتماع نمی دانست؛ کار به جایی رسید که مجاهدین خلق تنها به مخالفت نظری بسنده نکردند و با مشاهده این موضوع که در بین مردم جایگاهی ندارند، در ۳۰ خرداد سال ۶۰ به طور رسمی مبارزه مسلحانه با نظام نوپای جمهوری اسلامی را آغاز کردند.



این گونه اقدامات سازمان مجاهدین خلق در ابتدای یک انقلاب نوپا، بارها و بارها شیرینی پیروزی انقلاب اسلامی را بر کام مردم ایران تلخ کرد. آنان خیلی زود با به دست گرفتن سلاح و درگیری های مسلحانه و کشتار مردم کوچه و بازار و مسئولین بالای کشور انتظار سقوط نظام را داشتند. اما با این گونه تحرکات تنها چیزی که عاید آن ها شد این بود که آغازی بر پایان خویش را ترسیم نمودند.

مجاهدین خلق برای ادامه حیات ننگین خود مرتکب جنایات و خیانت هایی فراموش ناشدنی شدند که در رأس آن ها همکاری با دشمن متجاوز به خاک میهن در دفاع هشت ساله ایران بود. این فرقه از جاسوسی برای دشمن تا ترور دانشمندان هسته ای را در پرونده ننگین خود دارد که پرداختن به همه آن ها در این مقال نگنجد و خود یک مثنوی هفتاد منی را می طلبد.

اینک پس از ۴۲ سال که از پیروزی انقلاب اسلامی می گذرد، آن نهال نوپا به درختی تنومند و بارور مبدل شده و نسل امروزی از مجاهدین خلق یا همان فرقه تروریستی رجوی چیزی جز خیانت و وطن فروشی نمی داند.

حسین سعادت - یزد

فرقه رجوی بدون نقاب - ۴۲ سال پس از انقلاب



منصور نظری - پاریس - بهمن ۹۹

دنیای امروز با پیچیدگی های فراوانی روبروست، دنیایی که در عین زیبایی های فراوانش پر است از دوز و کلک و حقه بازی، بعضی اوقات آنقدر خوب و بد در هم تنیده می شوند که مات و مبهوت می شویم که بالأخره کدام درست است و کدام غلط. واقعیت این است که همیشه تبهکاران و شیادان یک گام جلوتر هستند، این ضرورت کار تبهکاران است خصوصاً این که با پیشرفت تکنولوژی تبهکاران به خوبی از آن بهره می جویند و متأسفانه مردم عادی که دسترسی چندانی به سر نخ حقایق ندارند این وسط فریب می خورند و به دام شیادان و تبهکاران می افتند.

حقه بازی و دوز و کلک در دنیای اقتصاد بسیار فراوان است و اگر به صفحه اخبار و حوادث مراجعه کنیم روزانه با ده ها مورد از شگردهای جدید تبهکاران اقتصادی یا همان دزدان مال و اموال مردم مواجه می شویم ولی مشکل اصلی و بزرگ اینجا نیست، چرا که زیان های اقتصادی قابل جبران است و می توان در پروسه آن را ترمیم کرد اما مشکل از زمانی جدی و مهم می شود که ما با تبهکاران سیاسی و ایدئولوژیک مواجه می شویم، تبهکارانی که همه چیز مردم را نشانه می روند. سازمان مجاهدین خلق ایران یکی از مهم ترین و خطرناک ترین آن هاست. سازمانی که از زمان پیدایش تا به امروز مهم ترین کارش ضربه به منافع مردم ایران بوده است. از سیاه کاری های این سازمان در زمان حکومت سلطنتی می گذرم و فقط اشاره ای هر چند کوچک به تبهکاری های این سازمان پس از پیروزی انقلاب ایران می اندازیم.





در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ زمانی که انقلاب ایران به پیروزی رسید، سازمان ها و گروه ها یکی پس از دیگری اعلام وجود می کردند اعم از جریانات مارکسیستی یا جریانات مذهبی، از سویی دیگر مردم ایران اساساً و به صورت بنیادی هیچ اشرافی به این جریانات نداشتند، خصوصاً جوانان که تشنه موضوعات سیاسی شده بودند. فضای باز سیاسی موجود نیز به این گروه ها کمک می کرد تا بتوانند نیروی جوان و تشنه معلومات سیاسی و اجتماعی را جذب خود کنند. هر چقدر شعارها و تبلیغات این گروه ها فریبنده تر می شد بیشتر از این جوانان را شکار می کردند، خصوصاً زمانی که شعارها در قالب عدالت و آزادی و حکومت عدل علی مطرح می شد. این چنین بود که سازمان مجاهدین خلق با یک پیشینه ی سیاه و تروریستی خود را به عنوان نیروی انقلابی قالب کرد و چند نسل از مردم ایران را به قربانگاه کشاند، قربانگاهی که حتی امروز پس از ۴۲ سال همچنان شاهد پس لرزه های این فریبکاری بزرگ هستیم.



چهل و دو سال پیش وقتی سازمان مجاهدین خلق شعار آزادی و عدالت و حکومت عدل علی را سرمی داد کسی فکرش را نمی کرد که همان ها به جایی برسند که به خانواده های قربانیان فریب خورده شان اجازه ملاقات ندهند. چهل و دو سال پیش وقتی مسعود رجوی (رهبر این جریان) شعار عدالت و حکومت عدل علی را در میان هوادارانش سرمی داد کسی منظورش را نمی دانست که در مغز این لعن و نفرین شده ی تاریخ چه می گذرد. اینک چهل و دو سال از آن روزها گذشته و در پیش روی ما ثمره ی مسعود رجوی آشکار است، هزاران خانواده آواره شده، هزاران هزار قربانی و هفده هزار خانواده یتیم شده، هزاران اشک و آه پدران و مادران در شوق دیدار فرزندانشان و صدها آه بی صدا شده مادران و پدرانی که چشم از این جهان فرو بستند و فرزندانشان را نگذاشتند ببینند.

در پروسه پیدایش این جریان و به طور خاص چهل و دو ساله سازمان مجاهدین خلق هیچ نقطه روشن و پاکی وجود ندارد. تمام نقاط و سرفصل های این سازمان به تبهکاری و شارلاتانیسم تنیده شده است. سازمانی که همه چیز را زیر پا گذاشته و تمام مرزهای انسانی را از هم دریده است. به گواهی تاریخ ایران زمین تا به امروز هیچ جریان و یا سازمانی بدین اندازه به کشور و مردم ایران آسیب نرسانده است.

چهل و دو سال از آن سال ها می گذرد، نقاب ها به کنار رفته و مثل آینه روشن است که سازمان مجاهدین خلق یک تشکیلات مافیایی بوده و سپس تبدیل به فرقه ای خطرناک شده است. رهبر سازمان بی مزار است و لاشه اش را دشمنان ایران به دوش می کشند اما دیری نخواهد پایید که دشمنان ایران از بارکشی این لاشه خسته می شوند، بی شک چنین روزی فرا خواهد رسید.

آنچه تجربه چهل و دو ساله به ما می آموزد مبارزه با فراموشی است. نباید هیچ چیز در تاریخ ایران به فراموشی سپرده شود. بازخوانی گذشته اگرچه سخت است اما لازمه ی مواجهه با فرقه ها و جریانات ضد ملی و ضد میهنی است. باید نسل جوان امروز را با روشنگری آگاه ساخت تا همچون گذشتگان فریب نخورند و به چاه باطل آن ها نیافتند. آگاهی، رمز و راز مبارزه با کلاهبرداران و شیادان است. به امید این که جوانان ایران زمین با دانش و آگاهی بتوانند کشور و مردم ایران را در مسیر شکوه مند خویش استوار سازند و دیگر شاهد ظهور فرقه های خطرناکی همچون فرقه رجوی نباشیم.

آقای میثم افشار (عضو اسیر در فرقه رجوی)

آقای سهراب افشار پدر میثم می گوید: "پسرم در جوانی تحت تأثیر فریب های سران و عوامل حيله گر باند رجوی به اسارت ذهنی و جسمی آن ها درآمد و متأسفانه فرزندم هم اکنون با شرایط سخت تحت سلطه دیو صفتان رجوی، زندگی سختی را تجربه می کند.

میثم در ایران عصای دستم بود و متأسفانه سران فرقه با اغفال و فریب، او را در حصارهای رجوی گرفتار نموده اند و بسیار مشتاق هستم تا او سریعاً به خانه برگردد و همچون گذشته عصای دستم باشد. به دلیل بی مسئولیتی سران فرقه نسبت به رعایت فاصله گذاری و هر گونه پیشگیری از شیوع کرونا نگران هستم."

استان زنجان



آقای سهراب افشار



خانواده در سریال تلویزیونی خانه امن

در یک نظرسنجی که در سراسر کشور انجام شد، «خانه امن» ۵۰ قسمتی که از ۱۰ آبان تا ۸ دی ۹۹ روی آنتن شبکه یک سیمای جمهوری اسلامی رفت، در مدت پخش توانست رضایت ۸۸ درصد از بینندگان را در حد «زیاد» کسب کند.

این سریال با محوریت داعش و توطئه های ایجاد نا امنی در داخل کشور ساخته شده است. سریال خانه امن مجموعه ای تلویزیونی در ژانر سیاسی و امنیتی، به تهیه کنندگی ابوالفضل صفری و کارگردانی احمد معظمی و نویسندگی حسین تراب نژاد است. طراح و مشاور پروژه مرتضی اصفهانی می باشد.

پس از مجموعه های موفق سارق روح و ترور خاموش، خانه امن سومین و آخرین مجموعه از سه گانه ی امنیتی - سیاسی ابوالفضل صفری و احمد معظمی و مرتضی اصفهانی است که با محوریت پرونده های امنیتی که مسائل مختلف سال های اخیر ایران از جمله اهداف تشکیل داعش و فعالیت های تروریستی آن در خاک ایران را در برمی گیرد، ساخته شده است.

صفری در خصوص این سریال تلویزیونی گفت: "این سریال تلویزیونی که امنیتی و جاسوسی است به تهدیدات داعش و چگونگی طراحی کشورهای عربی و کمک های مالی منطقه ای به این گروه تروریستی می پردازد. خط اصلی داستان سناریوی آمریکا برای ناامن کردن خانه ی امن ما است. همان طرح آمریکایی - عربی که در حقیقت برای برهم زدن امنیت خانه ی ما در دستور کارشان قرار داده اند و جزو اهداف شوم و شیطانی شان بوده است."

مجموعه خانه امن روایتی جذاب و پر هیجان از یک پرونده جاسوسی - امنیتی است که لایه هایی از عملیات پیچیده مقابله با فرقه تروریستی داعش را روایت می کند. فرقه تروریستی مجاهدین خلق و موضوعات جرائم اقتصادی و پولشویی و همچنین فساد داخلی نیز در متن این سریال روایت می شوند. این سریال در چندین کشور و در نقاط مختلف ایران با تعداد بسیار بالای بازیگران و لوکیشن های متعدد ساخته شده که در نوع خود کیفیت جدیدی را ارائه می دهد.

عوامل ساخت این سریال که پیش از این با "سارق روح" به سراغ فرقه های مخرب رفته بودند و در «ترور خاموش» مباحث مافیایی مواد مخدر را افشا کرده بودند، حالا در "خانه امن" روی موضوعات جاسوسی و امنیتی دست گذاشته اند و به تهدیدات داعش و چگونگی طراحی کشورهای غربی و عربی و کمک های مالی منطقه ای به این گروه تروریستی می پردازند.

پیام سریال تلویزیونی "خانه امن" برای خانواده ها

هرچند این سریال در ژانر اطلاعاتی - امنیتی تهیه شده اما مباحث اجتماعی نهفته در متن آن به مراتب قوی تر و قابل تأمل تر است. این سریال اگرچه بر اساس یک داستان و سناریوی خیالی طراحی شده اما هرگز از حقیقت فاصله نگرفته و به بیان واقعیات مختلف و متعدد موجود در جامعه امروز ما می پردازد.

سرنوشت یلدا و ناصر و دخترشان سارا یک ملودرام تکان دهنده است که به اشکال مختلف در خصوص اعضای سازمان مجاهدین خلق یا همان فرقه تروریستی رجوی اتفاق افتاده و تکرار شده است. آشنایی با فرقه های مخرب کنترل ذهن یک ضرورت برای آحاد ملت و خصوصاً خانواده ها در قبال جوانان و دانشجویان است.

سؤالاتی که در متن داستان این سریال مطرح شده و پاسخ داده می شوند فوق العاده حیاتی هستند. چگونه یک جوان ایرانی شیعه، عضو فرقه تروریستی داعش می شود و آن را راه رستگاری می داند؟ چگونه یک فرد با استفاده از شگردهای کنترل ذهن روانی مجاب می گردد تا انبوهی از افراد عادی بی گناه را به قتل برساند که ممکن است عزیزان خودش هم در میان آن ها باشند و اتفاقاً آن را مطابق با دستور خدا می پندارد؟ فرقه های مخرب کنترل ذهن چگونه جوانان را اغفال می کنند و روح و ضمیر آنان را به سرقت می برند و خانواده ها در این میان چه جایگاهی دارند و چه نقشی را باید ایفا نمایند؟ چگونه در فرقه های مخرب همچون فرقه رجوی همسران به اجبار از یکدیگر جدا می گردند و فرزندانشان به مکان های نامعلوم فرستاده می شوند و زنان عقیم می گردند و همه این ها به حساب فداکاری برای خلق گذاشته می شود، و کلاً چگونه انسان ها به ربات یا به قول فرقه ها "عنصر" تبدیل می شوند.



دانشمندان حوزه ی آسیب های اجتماعی، کنترل ذهن مخرب فرقه ای را تهدید اصلی هزاره سوم نام نهاده و آن را چالشی پیش روی جامعه، حتی خطرناک تر از اعتیاد، شناخته اند. هنوز جامعه ی ما به خوبی درک نکرده است که فرقه ها چه بلایی بر سر انسان ها و خصوصاً جوانان تحصیل کرده می آورند که سریال "خانه امن" تلاش نموده تا این آگاهی را تا حد ممکن انتقال دهد.

خانم دکتر "مارگارت تالر سینگر" در کتاب "فرقه ها در میان ما" به نقش مخرب فرقه ها و کنترل ذهن مخرب فرقه ای در اجتماع پرداخته و تأکید می کند که فرقه ها نمی توانند همه کس را جذب نمایند و همچنین نمی توانند هرکس که جذب نموده اند را همیشه حفظ کنند اما به حد کافی افرادی را جذب و حفظ و کنترل می کنند که به تهدید و خطری جدی برای جامعه تبدیل شوند.

"استیون حسن" در کتاب "گسستن بندها" قوام و دوام "خانواده" را دژ مستحکم پایداری در برابر آسیب های اجتماعی، از جمله پرهیز از اغوای فرقه های مخرب کنترل ذهن، برای مصون نگاه داشتن جوانان می داند و نقش خطیری برای والدین در این خصوص قائل است.

مشاهده دقیق این سریال را که در سایت های بسیاری قابل مشاهده و دانلود می باشد به همه مربیان، معلمان، متولیان مؤسسات آموزشی، کارشناسان علوم تربیتی، استادان، جامعه شناسان، روحانیون، جوانان، دانشجویان، و خصوصاً والدین و خانواده ها توصیه می کنم.

ابراهیم خدابنده



مجاهدین عصای دست مرا گرفتند!



آقای شمس ا... نوری پدر حمید رضا نوری (اسیر در فرقه رجوی) می گوید:

پسرم در زمان جنگ برای دفاع از وطنش به خدمت سربازی رفت. پسر من سیاسی نبود یک فرد عادی جامعه بود! پسرم را چندین سال است از من ربوده اند و مرا در حسرت پسرم گذاشته اند. مدتی قبل مادر حمید رضا به رحمت خدا رفت. همسرم حسرت به دل دیدن حمید رضا رفت. چقدر دوست داشت حمید را ببیند و همیشه یاد او بود.

می خواهم به پسرم بگویم اگر درد دل پدرت به دستت رسید با من تماس بگیر، مرا حسرت به دل نگذار حمید رضا کمی با خودت فکر کن خودت را بیش از این نابود نکن ... من همیشه چشم انتظار تو هستم.



مادر چشم انتظار در حسرت دیدن فرزند از دنیا رفت.

اراک

حال و روز نزار منافقین

آوارگی از این کشور به آن کشور؛ پاداش جنایت و خیانت

گروهک تروریستی منافقین در طول سه دهه گذشته پس از فرار از ایران به فرانسه و سپس اخراج شان به عراق و دوباره اخراج شان به آلبانی به عنوان عروسک خیمه شب بازی دشمنان ملت ایران مورد استفاده قرار گرفته و دچار ذلت ابدی شده اند.



مریم رجوی در کنار رودی جولیانای مشاور و وکیل حقوقی دونالد ترامپ

نگاهی به تشکیل سازمان مجاهدین خلق یا همان گروهک تروریستی منافقین حاکی از آن است که این گروهک در خلأ ایجاد نشد. سال ۱۳۴۴ که سال تشکیل این سازمان شناخته می شود، دوران اوج اختناق محمد رضا پهلوی، بعد از سرکوب های وسیع سال ۱۳۴۲ و کشتار قیام ۱۵ خرداد است. حکومت پهلوی با کشتار و به کارگیری سرنیزه در سال های ابتدایی دهه ۴۰ توانسته بود در ظاهر خود را از مخالفت مردمی نجات دهد.

چنان که برای فرار از مخالفت های مردمی در انتهای دهه ۲۰ و ابتدای دهه ۳۰ نیز در نهایت به کودتای ۱۳۳۲ متوسل شده بود. از این رو فضای آن زمان را باید فضای اختناق ایجاد شده توسط یک حکومت وابسته به آمریکا و انگلیس دانست.



محمد رضا حقیقتاً وابسته به انگلیس و آمریکا بود و برای بر سر کار آمدن در سال ۱۳۲۰ نیز با حمایت آن ها به جانشینی پدرش رسیده بود، اما چهره خشن و سرکوبگر او بعد از سال ۳۲ و تشکیل ساواک در سال ۳۵ و سرکوب قیام های مردمی سال های ۴۱ و ۴۲ بیشتر و بیشتر به نمایش درآمده بود.

شروع آوارگی یک گروهک تروریستی

در سال ۱۳۶۵ و پس از فشار دولت فرانسه و عدم پذیرش دیگر کشورهای اروپایی، سازمان منافقین مقر خود را از پاریس به بغداد منتقل کرد. صدام حسین که در آن زمان درگیر جنگ با ایران بود از مسعود رجوی استقبال کرد و قرار شد تمامی اعضای این سازمان در قرارگاهی در هشتاد کیلومتری مرز ایران در استان دیاله مستقر شوند.

این قرارگاه به یاد اشرف ربیعی، همسر اول مسعود رجوی نامگذاری شد که در حمله به خانه تیمی سازمان منافقین در ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ به همراه موسی خیابانی، نفر دوم سازمان و بیش از بیست نفر دیگر کشته شده بود. این نیروها بلافاصله بعد از ورود به عراق نیز در برنامه های مشخص با رژیم بعث به توافقاتی در خصوص براندازی نظام جمهوری ایران رسیدند. آن ها پایگاه های نظامی خود را در عراق برپا کردند. منافقین در بخش های مختلف با رژیم بعث فعالیت کردند.

تداوم خفت منافقین

پس از سقوط صدام، پایگاه اشرف به معضلی برای دولت عراق و آمریکا تبدیل شد و بارها میان آمریکایی ها، عراقی ها، منافقین و سازمان ملل بر سر حفاظت اشرف و خروج نیروهای منافقین از آن مذاکره شد. تا اواخر سال ۲۰۰۸ حفاظت از پایگاه اشرف با نیروهای آمریکایی بود و از اول ژانویه ۲۰۰۹ به نیروهای عراقی سپرده شد. از زمانی که نیروهای آمریکایی کنترل پایگاه اشرف را به نیروهای عراقی سپردند، منافقین در مقابل جنایاتی که در عراق انجام داده بودند مورد تهاجم مردم و دولت عراق قرار گرفتند.

پس از این درگیری ها بود که دولت عراق خواهان تخلیه منافقین از پایگاه اشرف تا پایان سال ۲۰۱۱ شد، اما با فشارهای بین المللی این تاریخ تا آوریل ۲۰۱۲ عقب افتاد. پس از آن و در یک دوره یک و نیم ساله و به مرور، در حدود ۲۷۰۰ نفر از اعضای سازمان منافقین قرارگاه اشرف را تخلیه کردند. در سال ۱۳۹۳ اعلام شد که ۶۰۰ نفر پایانی این اعضای این سازمان به کشور آلبانی منتقل شده اند.

ذلت در زیر پرچم کشور سوم

هم اکنون گروهک تروریستی منافقین در آلبانی با وجود حمایت های آمریکا، با استفاده از تجربه قبلی در عراق از همان روزهای اول در حال فعالیت برای تبهکاری خود در حوزه های مختلف هستند تا در نهایت موقعیت خود در این کشور اروپایی را تحکیم بخشند.



در حال حاضر، با گذشت چند سال از حضور این فرقه در آلبانی، دولت این کشور تحت فشار رسانه ها و مطالبات عمومی مجبور به پاسخگویی شده و کم ترین اقدام واکنشی نیز اظهار نظر وزیر کشور آلبانی در قبال منافقین بوده است که به این گروه هشدار داده: «این گروه برای زندگی و نه فعالیت سیاسی در آلبانی پذیرفته شده اند، البته ورود آن ها به آلبانی خطر خاصی به همراه دارد. آن ها ریسک کارهای خشونت بار دارند.»

حمایت آمریکا، اروپا و برخی کشورهای منطقه از منافقین

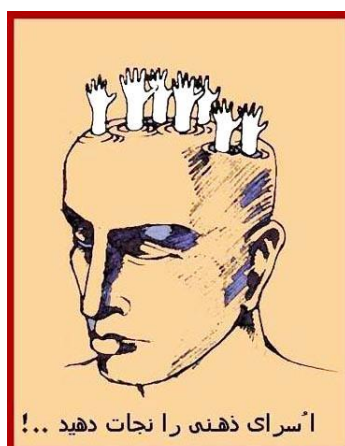
حمایت دولت های اروپایی و آمریکایی از منافقین، یکی از پارادوکس های شاخص در ادعای آن ها در مبارزه با تروریسم است. گروهک منافقین در طول حیات خود بیش از ۱۷ هزار نفر از چهره های سیاسی، انقلابی و مردم عادی ایران را با ترور به شهادت رسانده است.

برگزاری نشست های مختلف در پاریس همزمان با یکی از بزرگ ترین جنایات آن ها در ایران است. در ۲۸ ژوئن سال ۱۹۸۱ (هفتم تیر) در نتیجه بمب گذاری در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بیش از هفتاد نفر از جمله دکتر بهشتی رئیس قوه قضائیه به شهادت رسیدند.

دولت های غربی در تروریست بودن این گروه هیچ شکی ندارند. بیل کلینتون در سال ۱۹۹۷ گروهک منافقین را در فهرست گروه های تروریستی قرار داد. باراک اوباما در سال ۲۰۱۲ برای بهره برداری سیاسی و جاسوسی از این گروه و فشار به ایران سازمان منافقین را از فهرست گروه های تروریستی خارج کرد.

در نهایت با بررسی روندی که این گروهک طی دهه های گذشته طی کرده است به این مهم دست پیدا می کنیم که این به اصطلاح گروهک به مُهره سوخته ای برای کشورهای دشمن ملت ایران بدل شده تا هر چند سالی در رحم اجاره ای یک کشور ثالث سکونت اجباری داده و با صرف هزینه بسیار جهت حفظ و نگهداری شان، آنان را به عنوان عروسک خیمه شب بازی رسانه ای خود در مجامع بین المللی استفاده کرده و سپس دوباره آنان را به لاک و غار تنهایی خود فرومی برند، که هر بار نیز با مشت محکم مردم ایران مواجه می شوند.

خبرگزاری فارس؛ محمدحسن دهقانی (کارشناس مسائل سیاسی)



اُسرای ذهنی را نجات دهید ...!

نگران فرزندم می باشم.



خانم نساء همت نیا مادر چشم انتظار رسول مهدلو ترکمانی (اسیر فرقه رجوی)

آقای **رسول مهدلو ترکمانی** از جمله افرادی می باشد که توسط عوامل سازمان مجاهدین خلق با ترفند و حيله ربوده شد و به قلعه الموتی اشرف منتقل گردید. رسول و همسرش **معصومه قیاسی** گرفتار ایدئولوژی غلط و پوچ فرقه رجوی شدند و زندگی شیرین خانوادگی و زیستن در یکی از کشورهای اروپایی که آرزوی رسول بود به گرفتاری در فرقه رجوی منتهی شد.

رسول که دختر خاله اش معصومه را با عشق بسیار برای زندگی انتخاب نموده و با امیدهای فراوان با او ازدواج کرده بود، تحت القائنات سرکرده ی فرقه همسرش را طلاق ایدئولوژیک داد و اینک جدا از هم زندگی می کنند.

در سازمان مجاهدین خلق، رسول به ترکمن مشهور است. او از یک کشورهای خارجی به سازمان منتقل شده و زبان ایتالیایی را خیلی خوب صحبت می کند.

با گذشت ۴ دهه از اسارت رسول در فرقه رجوی، خانواده اش هنوز نتوانسته اند صدای او را بشنوند و خبری از او داشته باشند. پدر رسول پس از سال ها چشم انتظاری، در فراق فرزند از این جهان رخت بربست. مادر نگران وضعیت جسمی و روحی رسول می باشد و به سازمان جهانی بهداشت نامه نوشته و درخواست کرده براساس قوانین بین المللی؛ در روزهای بحرانی همه گیری ویروس کووید - ۱۹ ، سازمان جهانی بهداشت بازدیدهای بیشتری از اردوگاه مجاهدین خلق انجام دهد و مادر را از وضعیت رسول مطلع نمایند.

استان گلستان

برده داری در آلبانی



اینجانب **منصور براهویی** متولد ۱۳۴۷ ساکن بندرعباس در تاریخ ۱۳۶۶/۱۰/۱۸ به خدمت سربازی اعزام شدم. دوره آموزشی را در پادگان ۰۶ لشکرک تهران بودم. پس از آن به جبهه جنگ در صالح آباد مهران اعزام شدم، یک ماه در جبهه بودم که فرقه مجاهدین با کمک ارتش صدام عملیات علیه ما انجام داد و من در آن عملیات (چهل چراغ) اسیر شدم. بعد ما را به اردوگاه فرقه در کرکوک منتقل کردند. بعد از مدتی به ما ابلاغ شد اگر در عملیات شرکت کنید آزاد خواهید شد. من در عملیات فروغ جاویدان شرکت کردم. بعد از عملیات ابلاغ شد هر که می خواهد می تواند به ایران برگردد تعدادی به ایران برگشتند ولی من اعلام پیوستگی کردم. سال ۱۳۶۸ همزمان با اعلام انقلاب درونی مجاهدین اعلام جدایی کردم، بعد از یک ماه در قرنطینه بودن، مرا از طریق اردن به ترکیه اعزام کردند.

بعد از دو سال اقامت در ترکیه به ما ابلاغ شد اگر می خواهید می توانید به عراق برگردید زیرا اگر در ترکیه بمانید شما را ترور می کنند، به همین دلیل من به عراق برگشتم.

من از سال ۱۳۷۰ تا سال ۱۳۹۶ در سازمان مجاهدین بودم، در همین سالیان یک بار اعلام جدایی کردم ولی فرقه از درخواست من سر باز زد و به تقاضای اعزام من به خارج اعتنایی نکرد و من مجبور شدم در فرقه بمانم. در این سالیان چند مورد برخورد سرکوبگرانه با من داشتند در یک مورد توسط فردی به نام غلامرضا اسفندیاری مورد ضرب و شتم قرار گرفتم. چند مورد از من تعهد گرفتند که در فرقه مخالفت نکنم در صورتی که مقصر من نبودم و مریض بودم.

در پروسه ی اشرف، لیبرتی و اعزام به آلبانی چندین بار خواستار خروج از سازمان شدم. در آلبانی بعد از مدتی توانستم تشکیلات فرقه مجاهدین را ترک کنم و به مدت شش روز در هتلی در تیرانا ماندم و بعد از آن خودم را به کمیساریا معرفی کردم.

من از سال ۱۳۹۶ تا سال ۱۳۹۹ مستمری را از سازمان می گرفتم ولی در زمان گرفتن مستمری از من تعهد می گرفتند که باید در رابطه با دوستانم جاسوسی کنم و هر روز خبرهای آن ها را به سازمان اطلاع بدهم. در چند مورد به دلیل مخالفت من مستمری ام را تعلیق کردند ولی دوباره با گرفتن تعهد پول را پرداخت کردند. من به دلیل نبود کار و پول اجاره خانه و مایحتاج روزانه مجبور بودم که به خواسته های آن ها تن بدهم. در سه ماه گذشته هیچ پولی به من داده نشد ولی از طریق دوستانم به من کمک می شد که اموراتم را سپری بکنم. در این مدت به دلیل نداشتن پول کافی برای اجاره خانه و غذا مجبور شدم به مدت یک ماه و شش روز در غارهای ارتفاعات تیرانا در منطقه کشار و مدتی هم در کنار خیابان شب را به صبح برسانم. در این مدت هیچ پولی نداشتیم که مایحتاجم را تأمین کنم. در همین ایام از مردم آلبانی کمک غذایی و غیره می گرفتم و مغازه داران به من کمک می کردند. من بعد از حدود ۳۰ سال خدمت کردن به این سازمان باید آواره و گرسنه در خیابان می ماندم در صورتی که سازمان تعهد داده بود که در هر شرایطی من را تأمین مالی کند ولی در کشوری که نه کار هست و نه کمیساریای عالی پناهندگان که ما را تأمین کند، مرا رها کرد.

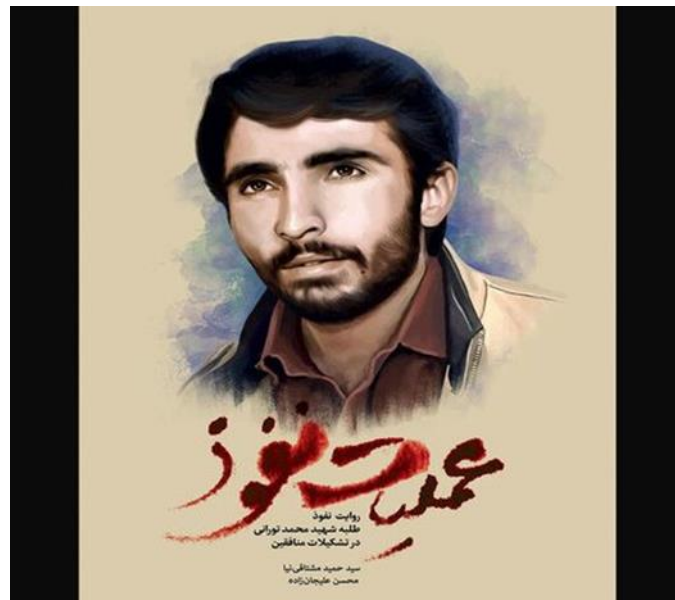
تا زمانی که کمیساریا ما را تأمین می کرد سازمان دست به چنین حماقتی نمی زد، اینک از آنجایی که می داند من هیچ پناهی ندارم من و دیگر دوستانم را از طریق مستمری زیر فشار قرار می دهد. سازمانی که خود را مدافع حقوق بشرو آزادیخواه می داند و برای آزادی مردم ایران تلاش می کند اینچنین مرا در غربت رها کرد تا مجبور شوم دست به سمت مردم آلبانی دراز بکنم. من بدین وسیله جدایی رسمی خودم را اعلام می کنم و هیچ ارتباطی با این سازمان ندارم.

سایت نجات یافتگان از مجاهدین خلق در آلبانی



حال و روز مجاهدین خلق در آلبانی

کتاب عملیات نفوذ



کتاب «عملیات نفوذ» شامل تاریخ نفوذ **طلبه شهید محمد تورانی** در سازمان مجاهدین خلق، به کوشش سید حمید مشتاقی نیا و محسن علیجان زاده توسط انتشارات شهید کاظمی در ۸۴ صفحه منتشر شده است.

استان مازندران به دلیل همجواری با یکی از دو قطب اصلی امپریالیسم یعنی کشور شوروی سابق و همسایگی با پایتخت، همواره مورد طمع دشمنان ایران در اجرای سیاست های زیاده طلبانه شان قرار داشته است. با پیروزی انقلاب اسلامی و تهدید منافع جهانخواران، انواع گروهک های التقاطی و معارض با دین و انقلاب در سطح این استان به صورت آشکار یا پنهان به فعالیت های گسترده ای دست زدند. نگاهی اجمالی به عملکرد برخی گروهک ها نشان می دهد گاه مرکزیت تقویت بسیاری از جریان های مارکسیستی و ... در این استان قرار داشته است.

در آن دوران، حربه های رنگارنگ عناصر نفوذی ضد انقلاب در جذب نسل جوان تا حدی بود که باعث انحراف بعضی از جوان های مذهبی شد. کار نیروهای سپاه برای مقابله با توطئه های گروهک ها دشوار شده بود. از این رو باید فکر اساسی و چاره ای مؤثر برای خشکاندن ریشه های فتنه منافقان و ضد انقلاب، اندیشیده می شد. کتاب «عملیات نفوذ» درباره آن دوران است و روایت نفوذ طلبه شهید محمد اورانی را در تشکیلات منافقین در بر می گیرد.

خبرگزاری مهر

کلاهبرداری فرقه رجوی در قلب اروپا

وظیفه یگان مالی - اجتماعی فرقه رجوی که بزرگترین بخش این گروهک را تشکیل می دهد، تأمین بخشی از هزینه های منافقین و مشغول سازی اعضا با تکیه گری در قالب مؤسسات خیریه از شهروندان اروپایی است.



یکی از راه های کسب درآمد در گروهک تروریستی منافقین که غالباً در اروپا فعالیت می کنند و از ابتدای ورود اعضا و هواداران این فرقه به اروپا کار خود را آغاز کرده است، دریافت پول در خیابان از شهروندان اروپایی در قالب مؤسسات خیریه است. این فعالیت منافقین که در داخل این تشکیلات با نام یگان مالی - اجتماعی شناخته می شود، همواره بزرگترین بخش این گروهک را تشکیل داده و با دو هدف تأمین بخشی از هزینه های مالی و مشغول سازی اعضا و هواداران فعالیت می کند.

سابقه آغاز به کار این یگان به ابتدای دهه ۶۰ بازمی گردد؛ در آن سال ها منافقین با چاپ نشریه ای به نام «نشریه نهاد مالی و اجتماعی ایران» به زبان انگلیسی در اروپا، درواقع پوششی برای اعضای فعال در این یگان ایجاد کردند. هر چند این یگان اعضای ثابتی برای خود دارد، اما هر عضوی که از دهه ۶۰ تاکنون در اروپا جذب منافقین شده، یا هر عضوی که از پادگان اشرف به اروپا اعزام شده است، ابتدا مدتی را در این یگان فعالیت کرده و گاهی نیز مجبور است فقط در همین یگان فعالیت کند.

گدایی منافقین در خیابان های اروپا

بخش مالی و بخش اجتماعی دو بخش یگان مالی - اجتماعی منافقین را تشکیل می دهند. بخش اصلی یا مالی که بیشترین تعداد از اعضای یگان را در خود جای داده، وظیفه دارد در خیابان، معابر عمومی، ایستگاه های قطار و مراکز خرید مستقیماً از مردم پول گدایی کند و بخش دیگر نیز وظیفه دارد تا نیازهای بخش مالی اعم از ایجاد پوشش های لازم و ارائه ظاهر قانونی به بخش مالی را فراهم کند.



در بخش اجتماعی به عنوان نمونه تلاش می شود تا در کشورهای مختلف اروپا انجمن های خیریه پوششی ثبت کنند تا هم بخش مالی یا همان اعضا و هواداران فعال در خیابان مشکلی از بابت کار نداشته باشند و هم برای دریافت پول نقد، بازکردن شماره حساب و ارائه آن برای دریافت کمک های مالی با ممنوعیت قانونی رو به رو نشود.

هر چند درآمد بخش مالی - اجتماعی برای منافقین در مقایسه با حمایت های مالی سرویس های اطلاعاتی از این گروهک، عدد قابل ملاحظه ای نیست، اما سران منافقین همواره برای وجهه بیرونی خود مدعی کمک های مالی مردمی هستند و هم به اعضا این گونه القا می کنند که بدون درآمد بخش مالی - اجتماعی سازمان نمی تواند به فعالیت خود ادامه دهد!

خیریه؛ پوششی برای فعالیت مالی فرقه رجوی

به عنوان نمونه «انجمن خیریه برای پناهندگان» در فرانکفورت، «انجمن تقویت حقوق بشر در ایران» در بن، «مرکز حقوق بشر برای پناهندگان ایرانی» در دوسلدورف، «انجمن حقوق بشر رهاورد برای مهاجرین» در آخن، «سازمان کمک برای حقوق بشر در ایران» در دورتموند و «انجمن برای امید آینده» در برلین تعدادی از انجمن های پوششی منافقین در کشور آلمان را تشکیل می دهند.

غیر از اهداف مالی، براساس یکی از مناسبات مهم درون فرقه ای، گروهک رجوی معتقد است که اعضای فرقه همواره باید تحت فشار کار بوده و در غیر این صورت فرصت هایی برای محفل زدن های چند نفره، فکر کردن و مطالبه حق و حقوق و در کل مسأله سازی برای تشکیلات ایجاد می کنند. به زبان ساده تر منافقین اعضای رده پایین خود را در صورتی که به درد هیچ یک از بخش های سازمان نخورند، با عنوان فعالیت های مالی - اجتماعی برای گدایی به خیابان اعزام می کنند.

اما این کلاهبرداری های منافقین گاهی برای این گروهک هزینه بر هم بوده است. به عنوان مثال اداره پلیس جنایی فدرال آلمان که سال ها، فعالیت یکی از این انجمن ها را تحت کنترل قرار داده بود، پس از دستیابی به مدارک مسلم و قطعی، در هفتم دسامبر سال ۲۰۰۱ توسط پلیس کلن ۲۵ پایگاه مجاهدین خلق را در خاک آلمان مورد بازرسی قرار داد و رئیس پلیس وقت کلن، «لوزبرت واگنر» اعلام داشت: «ما توانسته ایم یک سیستم گسترده و مخفی کلاهبرداری را کشف کنیم!»

کلاهبرداری فرقه نفاق در قلب اروپا

مجله فوکوس چاپ آلمان از قول پلیس جنایی فدرال نوشت: «اطلاعات موثق حاکی از آن است که فرزندان افراد مجاهدین خلق را با قصد قبلی از خانواده شان جدا کرده، پنهانی وارد خاک آلمان کرده و به عنوان، ظاهراً، بچه های یتیم و آواره، در ساختمان های مهد کودک وابسته به سازمان آورده شده اند تا به حساب سازمان، کمک های مالی دولتی در مقیاس بالا واریز شود.»

همین طور چند صد انجمن پوششی منافقین در کشورهای مختلف اروپایی، همگی توسط اعضای منافقین به ثبت رسیده و بسیاری از آن ها صرفاً یک نام هستند تا بتوانند شکل قانونی به کلاهبرداری این گروهک برای دریافت پول از شهروندان اروپایی بدهند.

در بخش مالی اعضا و هواداران فعالیت می کنند و وظیفه دارند هر روز در خیابان ها و در مراکز پرجمعیت عمومی به اخذ وجه از مردم بپردازند. یک عضو بخش مالی از اولین ساعات صبح تا آخرین ساعات شلوغی خیابان در شب مجبور به انجام این کار است و هر شب هم باید همه مبالغ دریافتی با تفکیک مبالغ از مکان ها و افراد مختلف را در اختیار مسئول خود قرار دهد.

بخش مالی برای اعضای فعال در خیابان، حتی مبلغی را به عنوان حداقل مبلغ درآمد روزانه تعیین می کند و افراد نمی توانند با دریافت رقمی کمتر از مبلغ تعیین شده به مقرهای سازمان بازگردند. برخی از اعضای جدا شده در رابطه با این شیوه فعالیت مالی - اجتماعی گفته اند که اعضای با سابقه تر بعد از این که در ساعات اولیه روز موفق به دریافت حداقل مبلغ تعیین شده می شوند، بقیه روز را به دور از چشم مسئولین خود در بخش مالی - اجتماعی به استراحت در خیابان می گذرانند.

تکدی گری؛ اولین آموزش به منافقین

هر عضو تازه جذب شده در منافقین، اولین فعالیت خود در اروپا را با فعالیت در بخش مالی - اجتماعی آغاز می کند. افراد ابتدا در کلاس های تئوری در مورد روش های فریب مردم در خیابان، سؤالات مرسوم و پاسخ هایی که باید بدهند، چگونگی انتخاب سوژه ها و ... آموزش می بینند. بعد از آموزش های تئوری بخش عملی آغاز می شود و ابتدا با یک عضو با تجربه صورت گرفته و بعد از آن که فرد روش ها را فراگرفت، می تواند مستقلاً فعالیت کند.



در بخش مالی دو شیوه برای فعالیت و دریافت پول وجود دارد. در روش اول افراد محصولاتی اعم از کتاب، صنایع دستی، گل یا چیزی شبیه به این را به عنوان محصول یک انجمن خیریه با قیمتی بسیار بالاتر به شهروندان می فروشند و این گونه عنوان می کنند که عایدی این معامله صرف امور خیریه می شود. شکل دوم کار نیز گدایی صرف است، در این مدل افراد با نشان دادن عکس ها و آلبوم هایی، مثلاً کودکان فقیر و پا برهنه، خانواده هایی در حاشیه شهرها از افراد در خیابان پول دریافت می کنند. این آلبوم های عکس تصاویر عموماً اینترنتی یا ساختگی هستند و به عنوان مردم فقیر ایران معرفی می شوند!



تکنیک های کلاهبرداری بسیار متنوعی نیز در خلال کار مالی در خیابان مورد استفاده قرار می گیرد که مثلاً می توان به تغییر رقم یک چک از ۵ هزار دلار به ۵۰ هزار دلار اشاره کرد. همچنین اعضای یگان مالی موظفند بعد از پرزنت هر سوژه وی را ارزیابی کنند که چه میزان تحت تأثیر قرار گرفته و چه میزان کمک کرده است. سوژه هایی که به شدت تحت تأثیر قرار می گیرند، تعقیب می شوند و محل سکونت آن ها شناسایی می شود تا در هفته ها و ماه های آتی در زمان بندی های منظم سر راه وی قرار بگیرند و باز هم از وی کلاهبرداری نمایند.

رقم های اخذ شده از مردم در خیابان، فقط بخشی از درآمد یگان مالی - اجتماعی سازمان را تشکیل می دهد، درآمدهای دیگری نیز توسط بخش اجتماعی و با اخذ کمک های رسمی از کشورهای محل ثبت سازمان های مردم نهاد به دست می آیند. به عبارت دقیق تر هر یک از کشورهایی که ان جی او های منافقین در آنجا ثبت شده، سالانه بودجه ای برای کمک به انجمن های خیریه در نظر می گیرد که این رقم نیز توسط مؤسسات ظاهراً خیریه منافقین جذب می شوند.

درآمد دو میلیون یورویی منافقین از کلاهبرداری

در مجموع براساس اطلاعات موجود، در سال ۲۰۱۷ بخش مالی و اجتماعی منافقین فقط در کشور آلمان ۲ میلیون یورو درآمد داشته است که مبلغ قابل توجهی است و با توجه به اقدامات مشابه منافقین در فرانسه، سوئد، بلژیک، انگلیس، اسپانیا و ... می توان حدس زد که درآمدهای خوبی عاید این گروهک شده است.

از نکات قابل توجه منافقین تلاش های آن ها برای دریافت مبالغ کمک از داخل ایران است که البته بیشتر جنبه نمایشی دارد. شبکه ماهواره ای این گروهک به علاوه سایت های وابسته به آن ها به بهانه های مختلف با ارائه شماره حساب از مردم ایران درخواست کمک می کنند. به عنوان مثال در حوادث سیل اخیر منافقین اعلام کردند که قصد دارند کمک های مردمی را از داخل ایران جمع آوری و به دست سیل زدگان برسانند! از این رو شماره حساب هایی برای دریافت پول ارائه دادند و حتی در نهایت مبالغی را نیز اعلام کردند که هموطنان ایرانی برای این گروهک واریز کرده اند! فعالیت منافقین برای جذب کمک از درون ایران به دلیل نفرت مردم ایران از این فرقه تروریستی، تقریباً هیچ عایدی برای این سازمان ندارد و صرفاً یک نمایش تبلیغاتی برای این است که نشان دهند، در ایران هوادار دارند.

کمک مالی به منافقین از اتاق مجاور!

برنامه همیاری سالانه منافقین که در ظاهر مطالبه کمک های مردمی برای ادامه فعالیت این گروهک است نیز ناظر بر همین هدف منافقین در نمایش وجود هواداران بسیار در درون ایران است. از نکات جالب در این برنامه، افشاگری اعضای جداشده در مورد برنامه همیاری است. به گفته جداشدگان این فرقه، همه تماس هایی که در برنامه همیاری به عنوان تماس از ایران یا ایرانی هایی از سایر نقاط دنیا پخش می گردد، درواقع جعلی است و حاصل صحبت های یک عضو دیگر از اتاقی در مجاورت استدیو است!



منشأ اصلی هزینه های منافقین چیست؟

این نوع کسب درآمد منافقین که درواقع از روش کلاهبرداری حاصل می شود را می توان شریان مالی فرعی سازمان دانست. به موازات این روش درآمدی، شریان اصلی هم وجود دارد که از راه مزدوری و از بودجه دولت های متخاصم نظام ایران نظیر آمریکا، عربستان سعودی و برخی دیگر از کشورهای مرتجع منطقه و دولت های غربی تأمین می شود.

مجموع این مبالغ به علاوه درآمدهای حاصل از فروش نفت اهدایی صدام در طول ۲۵ سال حضور منافقین در عراق که منجر به سرمایه گذاری های کلانی در کشورهای مختلف دنیا شده است، منابع مالی بالایی را در اختیار این گروهک تروریستی قرار داده است.

حال با چنین درآمدها و پول هایی که امروز در اختیار این گروهک قرار دارد، نگاهی به درون این فرقه تروریستی، منظره جالبی از فقر و بدبختی مطلق اعضا و غنای غیرقابل تصور سرکردگان را نشان می دهد.

به عنوان نمونه مقایسه شیوه لباس پوشیدن اعضا با سرکردگان خود نمایی از واقعیت تفاوت در وضعیت زندگی و استفاده از این پول ها در این فرقه تروریست است. در حالی که اعضای سازمان صرفاً دو دست لباس یک شکل در اختیار دارند که یک لباس آن بسیار مندرس و برای کارهای روزانه و دیگری لباسی نو برای همایش های جلوی دوربین ها می باشد، خرج لباس، عمل های زیبایی، مسافرت ها، ماساژ و خوراک مریم رجوی در برخی موارد از شاهان و شاهزاده های مشهور دنیا نیز بالاتر رفته و بخش قابل توجهی از درآمد روزانه اعضای منافقین در قالب تکدی گری در خیابان را به خود اختصاص می دهد.

لقمه هایی از صدقه سر مریم و مسعود!

در حالی که اعضای سازمان در آلبانی از حداقل امکانات رفاهی نیز برخوردار نبوده و به گفته اعضای جداشده، براساس یک رفتار فرقه ای با هدف مدیون سازی و شرمندگی سازی اعضا بابت هر وعده غذایی که دریافت می کنند به آن ها گفته می شود که این لقمه ها را از صدقه سر مریم و مسعود دارید! سرکرده منافقین در اوج بریز و بیاش زندگی می کند.

گوشه ای از این تفاوت عجیب را می توان بعد از تخلیه کامل پادگان اشرف و باز شدن درهای مقر ۴۹ یا همان محل اختفای مسعود رجوی مشاهده کرد. اعضای جداشده نظیر مریم سنجابی وقتی از این مقر برای اولین بار دیدن کردند، با دیدن ساختمان ها و درهای ضد بمباران و ضد زلزله در عمق زمین، مبلمان های بسیار گران قیمت و حتی باقی مانده فاسد شده سوسیس و کالباس های خارجی در یخچال های این مقر، در مورد زندگی سخت خود در سال های حضور در پادگان اشرف سخن گفتند.

مریم سنجابی در کتاب خاطرات خود در همین رابطه می گوید که برای مدتی طولانی در پادگان اشرف این طور عنوان شد که سازمان با مشکل مالی رو به روست و از این رو اعضا موظف شدند یک وعده از غذای روزانه خود را از گیاهی خودرو در پادگان به نام پنیرک تأمین کنند!

همچنین یکی از اعضای جدا شده به نام سعید عنوان نمود که گاهی برای تکه ای پارچه که در گرمای بیابان های عراق و هنگام نگرهبانی از آن به عنوان سایه بان و پارچه خیس و ... استفاده می کردیم، چیزی در حدود ۱۵ روز بعد از درخواست منتظر می ماندیم تا به دست ما برسد و این طور عنوان می شد که به دلیل مشکلات مالی و مشکلات مربوط به واردات کالا به عراق نمی توانیم حتی نیازهای ضروری را برآورده کنیم.

وضعیت زندگی منافقین در آلبانی چگونه است؟

امروز در آلبانی نیز شرایط زندگی اعضا در پایین ترین مایحتاج روزانه، اعم از غذا، لباس، لوازم بهداشتی و ... قرار دارد. یکی از نقاط مشترک افشاگری های اعضای جدا شده ناظر بر همین مسأله زندگی بسیار سخت و طاقت فرسا در فرقه رجوی است. اکثریت این اعضا به دلیل ساختار تشکیلاتی و فرقه ای منافقین نمی دانند که چنین تفاوت هایی در نوع زندگی سران با اعضا وجود دارد و بعد از فرار از این گروهک تازه متوجه می شوند که عمر و زندگی خود را برای مطامع و لذات سرکرده جنایتکار این فرقه صرف کرده است.

خبرگزاری فارس

خانواده ها، طناب داری بر گردن رجوی هستند.



محمد مهدی ثابت رستمی در سال ۱۳۶۱ به اسارت صدام درآمد. تا سال ۱۳۶۷ که اسیر عراق بود نامه هایش به دست خانواده می رسید ولی بعد از اسارتش در فرقه ی رجوی، نامه ای از او به خانواده نرسید.

کمر پدر از دوری و انتظار محمد مهدی شکسته و چشمانش کم نور شده و دیگر قدرت راه رفتن ندارد. مادر هم بسیار شکسته شده و چشمانش کم نور شده، همواره عکس قاب گرفته ی محمد مهدی را در بغل گرفته و می بوسد. پدر و مادر ناامید نیستند و در انتظار روزی هستند تا عزیزشان را در آغوش بگیرند.

برادر: آقای حسین ثابت رستمی

مادر: حاجیه شهربانو فرحی رستمی

پدر: حاج خیرالله ثابت رستمی

مازندران - شهر رستم کلا

دانش آموزی که به دست منافقین ترور شد.

و با تو به جبهه می رفتم. خوشا به حال تو که هم در راه خدا جهاد می کنی و هم ذخیره ای برای آخرت خود انداخته می کنی.»

زهره هیچ وقت برادرش را به اسم کوچک صدا نمی زد. از همان کودکی او را داداش صدا می زد و علاقه خاصی به برادرش، حسن داشت. برادرش هم به او خیلی وابسته بود. در جبهه مرتب برایش نامه می نوشت و مشوق خوبی برای زهره بود.

آرزوی زهره همیشه شهادت بود و از همه می خواست که برای شهادتش دعا کنند. آخر هم به آرزویش رسید، آرزویی که در عید قربان سال ۱۳۶۵ برآورده شد.

خانم معصومه دهقانی، خواهر زهره در مورد روز حادثه می گوید:

"بیست و پنجم مرداد ماه و مصادف با عید سعید قربان بود. آن روز قرار بود وسایل مان را جمع و جور کنیم، آخرین زیارتان را انجام دهیم و به سوی اصفهان حرکت کنیم. برادرم به طرف زهره رفت و گفت: «آبجی آینه داری؟» خواهرم آینه جیبی اش را با یک شانه کوچک به او داد. برادرم موهایش را شانه زد، کمی عطر به خودش زد و با تبسم زیبایی که بر لب داشت، گفت: «خب وضو هم که دارم.» همگی به سوی حرم حرکت کردیم. داخل بازار، نزدیک حرم بودیم که خواهرزاده ام گفت: «مامان تشنه ام.» خواهر و برادرم ایستادند تا به او آب بدهند، در همین حین صدای انفجار مهیبی بلند شد و در یک چشم بر هم زدن، همه چیز را به هم ریخت. همه چیز برایم تیره و تار شد. آتش و دود اطرافم را گرفته بود و چیزی پیدا نبود. هر کدام به



شهید زهره دهقانی نوش آبادی در یک فروردین ۱۳۴۹ در روستای «نوش آباد» از توابع شهرستان کاشان به دنیا آمد. او در هفت سالگی در زادگاه خود به مدرسه رفت و تا دوم دبیرستان در رشته ریاضی ادامه تحصیل داد. برادرش **شهید حسن دهقانی نوش آبادی**، کارمند اداره دارایی کاشان بود و زهره نیز برای ادامه تحصیل در منزل او در کاشان زندگی می کرد.

اواخر مرداد ماه ۱۳۶۵، زهره دهقانی به همراه خانواده اش برای زیارت حرم حضرت معصومه (س) به قم سفر کردند که در نهایت در روز بیست و پنجم مرداد ماه ۱۳۶۵، او به همراه برادرش در جریان عملیات تروریستی بمب گذاری منافقین در شهر قم به شهادت رسیدند.

مادر زهره می گوید:

"زهره فرزند آخرم بود و از همان کودکی در جلسات مذهبی و قرآنی به طور جدی شرکت می کرد. دختری محبوب بود و علاقه مند بود تا سهمی در مسائل سیاسی کشور و پیروزی انقلاب داشته باشد. هنگامی که نوجوانی بیش نبود و برادر بزرگترش در جبهه های جنگ با متجاوزان بعثی می جنگید، در نامه ای خطاب به او نوشت: «برادر! ای کاش من هم پسر بودم



پرسید: «او را شناختی؟» با گریه گفتم: «خواهرم است.»

زهره در حالی که چشمانش را به سختی باز و بسته می کرد، نگاهی به من کرد و از گوشه چشمش چند قطره اشک سر خورد و پایین ریخت.

بالاخره به بیمارستان رسیدیم. ماشین توقف کرد و امدادگران در ماشین را باز کردند و ما را با برانکارد به اورژانس انتقال دادند. قبل از این که خواهرم را روی برانکارد بگذارند، دوباره با دقت او را نگاه کردم. چادر نداشت. حس کردم از این که چادر ندارد، ناراحت است. چادرم را برداشتم و روی سرش انداختم. او را به همراه آن پسر جوان به اتاق عمل بردند.

ساعت ۲ بعد از ظهر، چند نفر از فامیل برای عیادتان به بیمارستان آمدند. ساعت ملاقات که تمام شد، خداحافظی کردند و رفتند. به مادرم گفتم: «چرا هیچ کدام پیش ما نماندند؟!» مادرم سعی کرد با حرف هایش من را سرگرم کند تا خوابم ببرد؛ ولی نمی دانستم که صدای گرفته ی مامان و آشفتگی فامیل و اشک های صبورانه خواهرم، همه و همه به خاطر از دست دادن خواهر و برادرم است، و از همه مهم تر، غافل از این که آن جوان سوخته داخل ماشین، برادرم بود. هر سه نفرمان در یک ماشین بودیم و من فقط خواهرم زهره را شناختم. در آن حادثه تروریستی، از خانواده ما دو نفر شهید و پنج نفر مجروح شدند. برادرم قبل از این که به شهادت برسد، قرار بود به جبهه اعزام شود؛ ولی یکی از دوستانش به او گفته بود: «تو تازه از جبهه برگشته ای و چند بار دیگر هم رفته ای، بگذار این بار من به جای تو برم.» خواهرم نیز همیشه آرزوی شهادت داشت.

کانون هابیلیان

گوشه ای پرتاب شدیم. همه هراسان به این طرف و آن طرف می دویدند و همه می کردند. هیچ یک از افراد خانواده ام را ندیدم. صدای مرگ بر منافق و الله اکبر به گوشم می خورد. دوباره اطرفم را نگاه کردم. انگار همه افراد خانواده ام گم شده بودند. از ترس داشتم سگته می کردم. چند بار تلاش کردم که سر پا بایستم؛ اما هر بار که نیم خیز می شدم، دوباره روی زمین می افتادم و گریه می کردم. در همین حین یک نفر از راه رسید و گفت: «دخترم تو مجروح شدی؟» با گریه گفتم: «نه آقا!» از روی زمین بلندم کرد و من را به طرف ماشین برد. فریاد زدم و گفتم: «من را کجا میبری؟» گفت: «نگران نباش! به بیمارستان می رسانمت.» همین طور که داد و فریاد می زدم، ناگهان چشمم به پدر و مادرم افتاد. خواهر و برادرزاده ام هم با آن ها بودند. پدرم به طرفم دوید و گفت: «بابا جون نگران نباش! تو را بیمارستان می برند. من هم بقیه را پیدا می کنم.»

بین راه مدام بی تابی می کردم. راننده گفت: «دخترم چرا این قدر بی تابی می کنی؟ مادر و پدرت در راه هستند.» اشاره ای کرد به دو نفر دیگری که داخل ماشین بودند تا من مراعات آن ها را بکنم. یک نفرشان پسر جوانی بود. او روی صندلی جلو بود و به خاطر سوختگی زیاد رمقی برایش نمانده بود و دیگری دختر جوانی که روی صندلی عقب، کنار من خوابیده بود. او هم مجروح شده بود.

داخل ماشین پر از خون شده بود. حالشان خیلی وخیم بود. معلوم بود که آخرین لحظات عمرشان را می گذرانند. زیرچشمی به دختر نگاهی انداختم و دیدم که لباسش آشناست. کنجکاو شدم و نگاهی دوباره به او انداختم. متوجه شدم خواهرم زهره است. باورم نمی شد. حیرت زده فریاد کشیدم: «آقا تندتر!» راننده با تعجب

"ضد زن" ترین سازمان جهان

از بردگی جنسی تا خارج کردن رحم زنان

یکی از طنزهای به شدت تلخ این روزگار آن است که تصویر یک زن ولگردی به نام «مریم رجوی»، سرکرده ی یکی از دوزخی ترین «فرقه» های تروریستی در تاریخ بشریت (با رکورد کشتن دست کم ۱۷۰۰۰ هموطن)، به مدد حمایت های مزدوران سیاسی اجاره ای چون «جان بولتون» و «رودی جولیان» (که در چند سال اخیر، هزاران دلار بابت حضور و سخنرانی در شوی سالیانه فرقه مجاهدین خلق در پاریس از این سازمان دریافت کرده اند.) به عنوان نماد «آزادی»، «دموکراسی» و «حقوق زنان» در برخی رسانه های غربی فروخته می شود.

درباره ابعاد جنایت ها و خیانت های این فرقه ضد بشری تاکنون ده ها کتاب نوشته شده و صدها کتاب دیگر باید نوشته شود، اما در این میان، پیام های گاه به گاه سرکرده فرقه مجاهدین در دفاع از کشف حجاب فلان دختر «خیابان انقلاب» و فلان زن اغتشاشگر، و داعیه داری «حقوق زنان»، در گوش کسانی که خود در دست کم سه دهه اخیر مستقیماً طعم قساوت، سفاکی و استبداد جنون آمیز مسعود و مریم رجوی را در مقرهای فرقه مجاهدین در بغداد، تیرانا، پاریس و سایر نقاط دنیا چشیده اند، چون دشنامی زشت و زننده فرو می رود.

در سال های اخیر، به ویژه در پی فروپاشی رژیم بعث عراق، ده ها تن از زنان به دام افتاده در فرقه ضد بشری مجاهدین خلق، با سختی های بسیار از اسارتگاه های خود گریخته و رازهای مخوف این سازمان را هم از داخل حصارهای چند لایه زندگی فرقه ای بیرون برده و به گوش دنیای بیرون فرقه رسانده اند.



در سطور پیش رو، گوشه هایی از رفتارهای ضد بشری فرقه مجاهدین خلق را، تا جایی که به زنان مربوط می شود، از زبان رهایی یافتگان از جهنم رجوی ها ترسیم می کنیم تا مشخص شود سردمداران «دموکراسی» و «حقوق بشر» در غرب که داعیه ی دلسوزی برای زنان ایرانی دارند، برای دشمنی و ضدیت با ملت ایران با چه جنایتکاران ضد زن (و فراتر از آن ضد بشری) از در اتحاد درآمده اند.



حسادت زنانه مریم و زنان ریش و سبیل دار!

«نسرین ابراهیمی»، از فرماندهان نظامی سازمان که چند سال پیش با مشقت بسیار از پایگاه اشرف گریخت و به افشاگری علیه آن پرداخت، در مصاحبه با «فؤاد بصری» (دیگر نجات یافته ی فرقه رجوی) درباره بیگاری کشیدن از زنان در اشرف می گوید:

"خیانت بعدی رجوی به زنان عضو سازمان این بود که: برای آن که زن ها را به زندگی در آینده کاملاً نا امید کند؛ تمام زنان به طور خاص زنان جوان باید جلوی آفتاب کارهای سخت و طاقت فرسا انجام می دادند. مریم رجوی بارها گفته بود که صورت زنان را وقتی دوست دارد که آفتاب سوخته باشند. به این وسیله صورت زنان به شدت آفتاب سوخته و پر از لک می شد و بر اثر فشار کار صورت ها شکسته می شد. در حقیقت می خواستند که صورت ها کاملاً زشت شود و هر زنی با خودش فکر کند که من سنم کم نیست و قیافه ام هم سوخته و زشت شده پس دیگر همان بهتر که در این خراب شده یعنی اشرف بمانم تا بپوسم چون جامعه مرا نخواهد پذیرفت.

در بین زنان، دست های پر از پینه و زخم و صورت هایی سوخته و شکسته ارزش بود و اگر کسی غیر از این بود گفته می شد که تن به کار نمی دهد. خیلی اوقات در نشست های تحقیر کردن آدم ها، این افراد باید جواب این سؤال را می دادند که چرا صورتشان سوخته نیست و دست هایشان پینه بسته نیست."



«زهره سادات میرباقری»، عضو سابق شورای رهبری با ۲۳ سال سابقه عضویت در فرقه رجوی، قربانی دیگر این بیگاری های جسمی می گوید:

"مانورهای سنگین نظامی و حمل بارهایی که به واقع حتی برای مردان هم سخت بود، زنان را با جثه ضعیف و بیمار مجبور به انجام کارهای سنگین و سخت می کردند، برای مثال کار با تانک ها و خودروهای فوق سنگین با دنده غیرهیدرولیک، که عملی بسیار دشوار بود اما زنان مجبور به یادگیری آن بودند و اگر خانمی از آن سر باز می زد با تنبیه مواجه می شد! برای نمونه در تمرین برای عملیات آفتاب و چلچراغ و... مردانی که به عنوان مربی گمارده شده بودند، زنان را مجبور به حمل کوله های سنگین و دویدن به طول ۷۰۰ متر می کردند تا برای حمل بار در عملیات از آنان استفاده شود. همچنین زنان را مجبور به حمل تیربار، نارنجک انداز و موشک اندازهای سنگینی چون BKC، RPG، باژار و جعبه های سنگین مهمات این گونه تیربارها و موشک اندازها می کردند."

دلسوزی مریم رجوی برای «آزادی» حجاب!

در ماده پنج طرح کدایی ده ماده ای مریم رجوی برای «ایران فردا»، آمده است:

"ما به برابری کامل زنان و مردان در کلیه حقوق سیاسی و اجتماعی و مشارکت برابر زنان در رهبری سیاسی معتقدیم. هرگونه آشکال تبعیض علیه زنان ملغی خواهد شد، و آنان از حق انتخاب آزادانه پوشش، ازدواج، طلاق، تحصیل و اشتغال برخوردار خواهند بود."

اما برای این که عمق دروغگویی و وقاحت این زن جنایتکار روشن شود، که با صرف پول های کلان توانسته تصویر خود را به عنوان «آلترناتیو» جمهوری اسلامی به مشتی سیاستمدار کاسب مسلک جمهوریخواه در آمریکا و بازنشستگان و ورشکستگان سیاسی در اروپا بفروشد، باز صرفاً به تجربیات رهایی یافتگان از جهنم رجوی ها رجوع می کنیم.

«پیام رستمی»، از نجات یافتگان فرقه منافقین که هم اکنون در تیرانای آلبانی ساکن است و علیه منافقین مطلب می نویسد، در مقاله ای «آزادی» مد نظر منافقین را چنین افشا می کند:

"شدت این سرکوب و اختناق روی زنان اعضای فرقه بیشتر از مردان اعمال می شد. من خودم سال هاست که شاهد پوشش اجباری فقط دو رنگ سبز و خاکی و روسری سبز و خاکی (و قرمز برای مراسم) بوده ام. زنان مجبور به پوشش حجاب اجباری خیلی سخت حتی در مکان هایی که فقط زنان حضور داشتند، بودند. یادم هست در نشستی یکی از اعضای فرقه سؤالی در مورد حجاب خواهران و ادعای انتخاب آزادانه پوشش، پرسید. (سران فرقه) تنها جوابی که به او دادند این بود که روسری، فرم رسمی سازمان مجاهدین خلق و ارتش آزادی بخش ملی است و زنان ملزم به پوشیدن روسری حتی در مکان هایی که مردان حضور ندارند، هستند."



مریم سنجابی، دیگر عضو نجات یافته فرقه که سابقاً عضو شورای رهبری بوده می گوید:

" زنان در اشرف اجازه نداشتند حتی کفشی که بیش از دو سانت پاشنه داشته باشد بپوشند. زنان اجازه نداشتند از جوراب های رنگی غیر از مشکی و رنگ های تیره استفاده کنند. برای زنان استفاده از لوازم آرایش و حتی کرم ضد آفتاب ممنوع بود. عینک های آفتابی و هر نوع امکانات دیگر غیرنظامی ممنوع بود. برای زنان هر لباسی جز لباس های فرم نظامی ممنوع بود؛ درحالی که مریم رجوی در هر کجا با انواع و اقسام آرایش و لباس های گران قیمت و میلیونی و روسری های مارک هرمس و دولچه گابانا و بربری و شائل ظاهر می شد و همین طور مژگان پارسایی و زنان مدار یک شورای رهبری که با آرایش و لباس های رنگین برای ملاقات با نظامیان آمریکایی می رفتند."



قله آرمانی و عقیم سازی زنان فرقه

فرقه رجوی که وجود خانواده ها را به علت وجود احساسات و عواطف، سد راه سرکوبگری های خود می داند بنابر یک نقشه ضد انسانی و رذیلانه تحت نام انقلاب ایدئولوژیک زن و شوهرها را در ابتدا مجبور به طلاق از هم کرده و در راستای همین تئوری زنان جدا شده را جزو اموال سرکرده فرقه منظور می نماید. یعنی رهبر فرقه صدها زن اسیر را با دستور تشکیلاتی تحت نام «گذر از انقلاب



مسعود و مریم» بعد از جدایی مجبور می نمایند تا خود را در درجه اول از جهت ذهنی و در درجه بعد از جهت جسمی در اختیار سرکرده فرقه قرار دهند.

بتول سلطانی، یکی از زنان عضو فرقه جهنمی رجوی بود که بعد از بارها تلاش برای فرار از چنگ سازمان، در نهایت موفق به خلاصی از جهنم پادگان اشرف شد. او بعد از رهایی، تمام هم و غم زندگی خود را مصروف افشاگری درباره جنایات رهبران فرقه مجاهدین خلق کرده است. سخنان خانم سلطانی که خود تجربه تلخ و تراژیک بردگی جنسی در حرمسرای مسعود رجوی را داشته، یکی از منابع ذی قیمت در شناخت ماهیت سر تا پا پلیدی این فرقه اهریمنی است. او بود که اولین بار مفهوم «قله آرمانی» را در قاموس سازمان تشریح کرد.

سلطانی در این مورد چنین گفته است:

"فرد انقلاب کرده باید خود را به «قله آرمانی» در سازمان برساند و این قله برای زنان با قبول به عقیم شدن (جراحی رحم) ثابت می شود و چنین عملی در واقع آخرین میخ را بر تابوت عاطفه فرد می کوبد تا عنصر تکامل یافته! فرقه رجوی به بی امیدی کامل برسد و برای همیشه خود را در چهارچوب و حصار تشکیلات زندانی بداند."

بنابر گفته های خانم سلطانی، مسعود رجوی در یکی از جلسات شورای رهبری (جمع زنان) تصریح کرد که مهم ترین و اولین وظیفه «نفیسه بادامچی» (پزشک و عضو شورای رهبری) عقیم کردن زنان جوان اشرف بود و نفیسه بادامچی جنایتکار سال ها به این شغل ضد انسانی مشغول بود و به بهانه های مختلف زنان را مجبور می کرد تا تن به این عمل بدهند و بابت این خوش خدمتی از سرکرده فرقه امتیاز می گرفت.

این برنامه ضد انسانی فرقه زیر نظر مستقیم مریم قجر عضدانلو (رجوی) و تحت سرپرستی دو نفر زن به نام های «کبری طهماسبی» و «زهرا بنی جمال» انجام می گرفت و بنابر شهادت بتول سلطانی تا زمان حضور خودش در اسارتگاه، یکصد و پنجاه نفر از زنان جوان اسیر تحت عمل جراحی قرار گرفته و عقیم شده اند.

«زهرا سادات باقری»، دیگر عضو جداشده از سازمان بود که بعد از فرار از این فرقه جهنمی، علاوه بر شرح این جنایت بزرگ، اسامی ۹۵ تن از زنان عضو سازمان را که تحت این عمل قرار گرفتند منتشر کرد و گفت:

"قصد دارم لیستی را به مردم نشان دهم. لیستی که شامل اسامی ۹۵ زن عضو سازمان مجاهدین خلق است که عمل بیرون آوردن رحم با بهانه های مختلف روی آن ها انجام شده است. اسامی برخی آنان را برای شما قرائت می کنم. کبری طهماسبی (هاجر)، صدیقه خدایی صفت، حبیبه طاوولی، حوری سیدی، حوری چرندابی، شهربانو سنگری، طاهره زارنجی، انسیه دولتشاهی، مریم نظام الملکی، فرح امامی، انسیه قلی زاده، فاطمه همدانی، اشرف تقوایی و خیلی زنان دیگر..."



پزشک جلادی به نام دکتر نفیسه بادامچی عمل جراحی را برای این خانم های بیچاره انجام می داد و رحم های آن ها را بیرون می آورد. کما این که ما خانم ها و دختران را به صورت نوبتی به پایگاه اشرف فرا می خواندند تا با مسعود رجوی در جشن های مختلف دیدار داشته باشیم. او از طریق مریم رجوی و دیگر اعضای شورای رهبری سازمان هدایایی به ما می داد؛ از جمله حوله حمام و لباس های زیر زنانه و انواع عطرها و چیزهایی از این دست به اضافه گردنبندهای طلا که عکس مسعود روی آن حک شده بود که خود او آن را بر گردن ما می انداخت و الآن شما یکی از این گردنبندها را می بینید که عکس مسعود رجوی روی آن حک شده است ... مریم رجوی به همراه دیگر اعضای شورای رهبری سازمان، ما را به اظهار عشق خود به مسعود تشویق می کردند و از ما می خواستند تا در خطاب قرار دادن او از کلماتی همچون «عزیزم» و «عشقم» که معمولاً عاشق ها به کار می برند، استفاده کنیم."

رقص رهایی

در بهمن ماه سال ۹۳، «انجمن زنان جدا شده از سازمان (مجاهدین) خلق در اروپا» کنفرانسی در بروکسل برگزار کرد که در آن سه تن از زنانی که تا مرتبه عضویت در شورای رهبری سازمان ارتقا یافته بودند و بعد از آن بریدند، به ذکر خاطرات تکان دهنده خود پرداختند.

خانم بتول سلطانی عضو سابق شورای رهبری سازمان مجاهدین خلق، برای اولین بار به طور تفصیلی از جزییات مراسمی به نام «رقص رهایی» پرده برداشت، مراسمی که ماهیت «فرقه» ای سازمان منافقین و حس تملک رهبر فرقه را بر همه اعضا بیش از همیشه آشکار می کرد:

"در زمستان سال ۱۹۹۸ در جلسه ای که مریم رجوی آن را برگزار کرد دعوت شدیم و به ما گفتند که باید استحمام کنید تا کاملاً تمیز باشید و باید همه لباس ها و روسری های شما جدید و تمیز باشد چرا که این جلسه، «حوض» شورای رهبری است و باید در آن حوض «رقص رهایی» اجرا کرد!!

حالت عجیبی به من دست داد و ترس و دلهره و فشار روانی داشتم به طوری که کنترل خودم را از دست دادم و از خودم سؤال می کردم منظور از «رقص رهایی» چیست؟! حس فضولی نسبت به این موضوع پیدا کردم و تلاش می کردم تا واکنش مسئول آن موقع خودم خانم «فائزه محبت کار»، فرمانده مقرر چهارم پایگاه اشرف، را ببینم.

بالأخره زمان موعود فرا رسید. من به همراه تعداد زیادی از اعضای زن شورای رهبری در مقر فرمانده و رهبر کل آن زمان مسعود رجوی در پایگاه «بدیع زادگان» در منطقه ابوغریب بغداد حاضر



شدیم. بعد از یک ساعت انتظار یکی از کارمندان دفتر فرماندهی کل که مسئول امور اداری و خدماتی مسعود و مریم رجوی بود نزد ما آمد و یک بسته حاوی حوله و لوازم حمام و آرایش بین حاضران توزیع شد و گفت هر کس از شما که بدون حمام رفتن و عطر زدن در اینجا حاضر شده باید استحمام کند و عطر بزند و در نهایت پاکیزگی باشد.

من با خودم سؤال می کردم که هدف از این کارها چیست؟! آیا مسعود می خواهد ما را عریان ببیند؟! چرا این همه بر استحمام فوری و خصوصاً در این مکان یعنی در مقر مسعود و مریم رجوی اصرار می ورزند؟!

با خودم کلنجار می رفتم و سعی می کردم خودم را به این نکته قانع کنم که این خواسته آن ها صرفاً برای آزمایش میزان سرسپردگی ما به رهبری است. بعد از این که همه آماده شدند به ما دستور دادند که وارد سالن «ایکس» شویم. ملافه های سفیدی روی فرش پهن شده بود. همه سالن پوشیده از رنگ سفید بود. دو مبل سفید رنگ هم در وسط سالن قرار داده بودند که رو به روی آن میزی بود که بر روی آن قرآن و آینه و شمع های روشن و صندوق کوچکی که بعداً فهمیدیم داخل آن گردنبندهای طلا وجود داشت و همچنین یک کیک چند طبقه و بزرگ قرار داشت. بعد از چند دقیقه هیاهویی به پا شد و مسعود و مریم رجوی وارد آن سالن شدند و مسعود لباس راحتی و در واقع لباس خانگی خود را به تن داشت و جوراب به پایش نکرده بود و مریم بی حجاب و با موی آراسته حاضر شد. مسعود بر روی مبل نشست و مریم هم در مبل دیگر و در کنار او نشست. سپس بلند شد و پشت سر مسعود ایستاد. یکی از خانم ها به او گفت چرا نمی نشینی؟! مریم با لبخند گفت: «من این مبل را برای شما و همسران دیگر مسعود خالی گذاشتم!»

این جا بود که کل تصویری که طی سال ها در ذهن بتول سلطانی، به عنوان یک عضو پاکبخته ی سازمان درباره جایگاه «مقدس» رهبری، و رابطه ی معنوی و ایدئولوژیک بین رهبر و اعضا شکل گرفته بود، فروپاشید و او با حقیقت عریان و زننده ای مواجه شد:

"من از این عبارت «همسران دیگر مسعود» شوکه شدم! و از این که زنان عضو شورای رهبری کشف حجاب کرده اند، غافلگیر شدم.

در آن لحظات قلبم به شدت می تپید و نمی دانستم که نقشه دقیقاً چه بود؟! و مراحل بعدی آن چیست؟ فکر می کردم که قرار است میزان سرسپردگی ما به رهبرمان و میزان تعهد ما به عهدی که با او بستیم و اعلام آمادگی ما برای ازدواج با او مورد محک قرار بگیرد. سپس در یک نقشه احتمالاً از پیش تعیین شده مسعود از مریم پرسید: مریم این ها چه می خواهند؟! و چرا آن ها را به اینجا آورده ای؟

مریم رجوی پاسخ داد: به این جا آمده اند تا مراسم ازدواج بین خود و آن ها را برایشان اجرا کنی ... مگر نگفتم که هر زنی باید راه مرا در پیش بگیرد؟! ... من بارها و بارها گفتم که همه زنان مجاهد خلق همسران تو هستند و این مسأله ای جدی و واقعی است و یک شعار نیست. سپس مریم به ما گفت: هر یک از شما باید به تنهایی روی این مبل و در کنار مسعود بنشینید تا مسعود خطبه عقد را بر شما بخواند و هر یک از شما باید رضایت و موافقت خود در مورد ازدواج با مسعود را اعلام کنید.



بعد از این که مسعود رجوی خطبه عقد را خواند صندوق کوچک روی میز را باز کرد و گردنبندهای طلا را از آن بیرون آورد و آن را بر گردن هر یک از ما قرار می داد و بعد از آن ما را در آغوش می گرفت و می بوسید.

در اینجا بود که مریم رجوی به ما گفت: شما از این به بعد همسران مسعود هستید."

این ها شرح سکانس یکی از سریال های به اصطلاح تاریخی ترکیه ای مانند «حریم سلطان» نیست. این ها شرح حرمسرای شاهان قجری یا عثمانی نیست، بلکه واقعیت بی نقاب سازمانی است که در دهه ۴۰ با شعار درهم آمیختن «اسلام» و «مبارزه» در جهت «رهایی خلق» شکل گرفت، اما به واسطه انحراف و التقاتل در اساس و پایه های خود، مسیر معکوس تعالی را طی دهه ها طی کرد تا به حضيض دوزخی یک فرقه سر تا پا باطل برسد که رهبر آن، با زنان عضو «شورای رهبری» به سان کنیزکان غنیمتی رفتار می کند. احتمالاً همین جا بود که بتول سلطانی و دیگر زنان حاضر در این مراسم شیطانی، دریافتند که چه کلاه گشادی بر سرشان رفته و همه ی آن برنامه ها، انقلاب ایدئولوژیک، طلاق های اجباری، جلسات اعتراف؛ خلع رده و جایگاه از مردان و مثلاً «بالا کشیدن» زنان، برای آن بود که مونوپلی مسعود بر تمام زنان فرقه، پله به پله و به شکلی خزنده محقق شود. بتول سلطانی ادامه می دهد:

"ناگهان صدای موسیقی بلند شد و دیدم که زنان قدیمی و عضو شورای رهبری خود را بر روی ملافه سفید رنگ انداخته و لباس های خود را درآوردند و در مقابل مسعود رجوی و با دستور وی در مقابلش رقصیدند و این جا بود که مسعود گفت: «این همان رقص رهایی است»!! سپس با صدای بلند به ما گفت: «شما برای من همچون زنان پیغمبرید یعنی ازدواج شما با فردی دیگر حرام است.» سپس آیه ۳۲ سوره احزاب قرآن کریم را قرائت کرد: «یا نساءالنبی لستن كأحد من النساء إن اتقین فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا». "ای همسران پیامبر، شما اگر تقوا پیشه کنید مانند دیگر زنان (عادی) نیستید، پس با گفتار تان ناز و عشوه مریزید تا کسی که در دل او مرض (فسق و فجور) است (در شما) طمع ورزد، و گفتاری نیکو (و دور از تحریک و ریه) بگویید."

این جا بود که مریم رجوی دیگر زنان را تشویق می کرد تا لباس های خود را از تن بیرون کنند و در مقابل همسرش مسعود عریان و لخت برقصند!! و گفت: «چرا شما خودتان را برای مسعود نمی کشید و با هم رقابت نمی کنید و از او نمی خواهید تا به شما اجازه بدهد به تنهایی وارد اتاق خواب او شوید و با مسعود تنها و همبستر شوید؟»

جدای از وقاحت گندآلودی که در جای جای این صحنه ها نهفته، اوج بی شرمی و رذالت مریم رجوی آن جاست که (نعوذ بالله) مسعود را با پیامبر اعظم، حضرت ختمی مرتبت (ص)، مقایسه و از تعبیر به «معراج» رفتن زنان در اشاره به همبستری همسر جنایتکار و فاسدش استفاده می کند:

"سپس زنان به صف ایستادند و هر یک از آن ها ثبت نام شدند تا به صورت نوبتی و در یک شب با مسعود هم بستر شوند تا این که در یکی از روزها نوبت به من رسید. مریم مرا فراخواند و گفت: «امشب شب عروسی و شب معراج توست!!» به هنگام شب به محل اقامت مسعود رفتم و مریم مرا تا اتاق خواب او همراهی کرد و مسعود با من همبستر شد و رابطه جنسی برقرار کرد."



خانم «نسرین ابراهیمی»، از اعضای ارشد سابق سازمان و از فرماندهان ارتش به اصطلاح «آزادبخش»؟!، ابعاد دیگری از این «خود - پیامبر - پنداری» رهبر فرقه (مسعود رجوی) را در این کنفرانس ترسیم کرد. فرقه ای که در آن مردان و زنان نه تنها از برآوردن طبیعی ترین و بدیهی ترین خواسته های غریزی خود به شدت منع می شوند، که حتی حق ندارند در ذهن خود به همسران سابق خود (که فرقه ظالمانه و ناجوانمردانه آن ها را وادار به طلاقشان کرده) فکر کنند:

"هر گاه مردی از اعضای سازمان مجاهدین خلق و ساکنان پایگاه اشرف در پایگاه به زنی نگاه می کرد، او را در زندان قرار می دادند و شکنجه می کردند. به همین خاطر مسعود رجوی اختیار کامل داشت و هر جور که می خواست عمل می کرد و هر مردی را که حتی به همسر سابقش فکر می کرد و هر زنی را که به شوهر سابقش فکر می کرد را مجازات می نمود. با این که ما رفتارهای رجوی و تعامل او با زنان و دختران را می دیدیم اما هیچ گاه فکر نمی کردیم که رجوی به بهانه مبارزه و جهاد و پیوستن به سازمان، از آن ها سوءاستفاده جنسی کند.

به یاد دارم که مسعود رجوی در جشن ها و جلسات خود با زنان و دختران سازمان، لباس هایی را به تن می کرد که در جلسات خود با مردان سازمان، آن لباس ها را نمی پوشید. در ماه رمضان با زنان و دختران می نشست و به آن ها دستور می داد که دور او جمع شوند و او را در آغوش بگیرند. این مسأله اگر توسط مردان سازمان رخ می داد گناهی نابخشودنی بود. اما خود رجوی در میان زنان و دختران می نشست و برای نشان دادن عشق خود به آنان بقیه چای خود را به آنان می داد تا آن را بنوشند و تبرک بگیرند."

خانم ابراهیمی از سرنوشت تلخ دختران و زنان «زیبارویی» می گفت که از بداقبالی مورد توجه رجوی گفتار صفت قرار می گرفتند:

"در این جلسات و جشن های خاص مسعود رجوی از بین حضار، زنان و دختران جوان و زیبا رو را انتخاب می کرد و آن ها را با نام کوچک صدا می زد و به آنان دستور می داد تا در کنار او بنشینند. بعد از آن با لمس کردن بدنشان با آنان شوخی می کرد. برای مثال به یاد دارم که دختر زیبارویی به نام سارا حسنی در آنجا حضور داشت که رجوی او را فراخواند و گفت: «سارا برای من چای بیاور.» سارا هم برای او چای آورد و بعد از آن رجوی شروع به شوخی کردن با او نمود و بعد از مدتی؛ از مخفی شدن سارا به مدت چند ماه غافلگیر شدیم و هنگامی که او را دیدیم وضعیت نامناسب داشت و افسرده و از لحاظ روانی دچار مشکل شده بود. دقیقاً نمی دانستیم که رجوی با او چه کار کرده بود؟!"

در پایگاه اشرف، مسعود رجوی صرفاً با زنان عضو شورای رهبری رابطه جنسی برقرار نمی کرد بلکه به دختران باکره زیبارو اجازه نمی داد که باکره بمانند و به صورت انفرادی و یا دسته جمعی به آنان تجاوز جنسی می کرد.

همچنین به یاد دارم که دختر زیبارویی به نام الهه وجود داشت که رقص عربی را خوب بلد بود چرا که خود از عرب های ایران بود و به رقص عربی آشنا بود. یک بار در جشنی که در اشرف برگزار شد، رو به روی مریم رجوی رقصید. مریم به او گفت: «وقتی مسعود وارد جشن شد در مقابل او برقص.» الهه هم این کار را انجام داد و بعد از آن مریم، الهه را با خود به مقر اقامت مسعود برد.



شکنجه گاهی به نام اشرف

مریم سنجابی، دیگر عضو سابق شورای رهبری سازمان خلق بود که در این کنفرانس زبان به افشای رازهای مخوف اشرف گشود و از «زنانی» صحبت کرد که در دانشگاه دوزخی سازمان نه تنها از مقام زنانگی، که از مقام انسانیت سقوط کردند و تبدیل به شکنجه گرانی حرفه ای شدند که بی رحمانه رفقا و دوستان دیروز خود را با اتهامات واهی و دروغین شکنجه می کردند:

"در اوایل سال ۱۹۹۵، بعد از آن که ۸ سال از پیوستن من به سازمان خلق و کارم در پایگاه های بغداد می گذشت، مرا به پایگاه اشرف منتقل کردند. در پایگاه اشرف مرا در مقری به نام «قلعه» وارد کردند که یک زندان معروف و هولناکی است که در خیابان ۴۰۰ در پایگاه اشرف قرار دارد و من سوار بر ماشین بودم. پس از آن که دروازه های آهنی قلعه را بستند به سرعت مرا از ماشین پیاده کردند و مورد ضرب و شتم قرار دادند و سپس داخل اتاقی انداختند که در آن محبویه جمشیدی معاون فرمانده کل ستاد ارتش آزادیبخش ملی را دیدم که پشت میز نشسته بود. مرا روی صندلی نشانده و محبویه بلافاصله شروع به فریاد زدن و فحش دادن به من کرد و گفت: «تو مزدور و مأمور رژیم هستی و ما تو را می کشیم». تا می خواستم صحبت کنم مرا کتک می زدند و فحش می دادند. بعد از چند دقیقه چشمانم را بستند و مرا در سلولی که پنج زن و دختر دیگر در آن وجود داشت قرار دادند. نام برخی از آن ها فریده علیزاده و مژگان محمد زمانی و زهرا احمدی بود. بعد متوجه شدم که ۳ یا ۴ سلول دیگر هم وجود دارد که در آن برخی زنان زندانی هستند. درهای سلول را فقط سه بار در روز به منظور دستشویی و وضو گرفتن باز می کردند و ما را چشم بسته و پشت سرهم می بردند و به هیچ یک از ما اجازه نمی دادند تا بیشتر از یک دقیقه در دستشویی بمانیم و اگر بیشتر می ماندیم پس از خروج ما را کتک می زدند."

سنجابی از شکنجه شدن خود به دست زنی به نام «فاطمه خردمند» گفت که برای درهم شکستن جسم و روح او و سایر زندانیان سازمان (که خود تا دیروز عضو شورای فرماندهی منافقین بودند) از دادن رکیک ترین فحش ها و شدید ترین خشونت ها ابایی نداشت. به واقع «فاطمه خردمند»، نماد همه زنان فرقه منافقین است که در پی سالیان سال مغزشویی، تبدیل به یک ربات بی رحم و بی عاطفه شده که برای رضایت رهبر فرقه حاضرند همه اصول انسانی را زیر پا بگذارند:

"بعد از تقریباً یک هفته ما را به سلولی که حدود ۳۰ زن در آن حضور داشتند منتقل کردند. طی این مدت زندانبان های ما حشمت تیفتکچی، ناهید صادقی، کبری حسنون و فاطمه خردمند بودند که فاطمه خردمند با پوتین نظامی خودش به تمام اعضای بدن من از جمله سر و صورتم ضربه وارد می کرد و همزمان به من فحش های رکیک می داد. ضربات سهمگین او منجر به پاره شدن لب ها و خونریزی شدید شد بی آن که این خونریزی پانسمان و یا بخیه زده شود و آثار این پارگی هنوز بر لبانم مشخص است."

در یکی دیگر از روزها فاطمه خردمند همچون حیوان درنده به قصد شکستن دستم به من حمله کرد به طوری که به شکل دیوانه وار دستانم را می پیچید تا آن را بشکند اما موفق به این کار نشد چون من محکم او را به عقب هل دادم. فقط عصب دست راست مرا مورد اصابت قرار داد به طوری که دست راست من چندین سال بی حس بود و آثار این ضربه همچنان مشخص است."

این روش شکنجه به مدت ده روز بر من ادامه داشت. در یکی از روزها شهین حائری، سعیده شاهرخی و دیگر زندانبان ها آمدند و من موفق نشدم که آن ها را درست ببینم. این سه نفر مرا روی زمین کشیدند و به اتفاقی بردند و دست و پایم را بستند و کف پا و تمام بدنم را با شلاق زدند به طوری که بی هوش شدم. سپس بر روی صورتم آب ریختند تا این که دوباره به هوش آمدم و دوباره عملیات شکنجه و تازیانه زدن را شروع کردند و دوباره از هوش رفتم و این بار وقتی به هوش آمدم خودم را در همان سلول یافتم و بعد از ۱۰ روز شکنجه وحشیانه و مستمر مرا به سلول دیگر زندانی ها، منتقل نکردند بلکه مرا به محل سابق یعنی خیابان ۴۰۰ در پایگاه اشرف بازگرداندند.



فرقه مخرب کنترل ذهن

ابراهیم خدابنده، عضو جداشده ی فرقه رجوی که از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۸۲، تمام زندگیش (به قول خودش ۲۴ ساعت شبانه روز) در خدمت سازمان بود و در بخش روابط بین الملل فعالیت می کرد، اکنون مدیرعامل «انجمن نجات» (یک سازمان مردم نهاد که از اعضای بریده و نجات یافته از منافقین) است و به صورت متمرکز روی ساختار و نوع فعالیت «فرقه» ها مطالعه می کند. خدابنده اکنون یکی از شاخص ترین چهره هایی است که به عنوان یک عضو سابق فرقه رجوی، درباره ماهیت شیطنانی آن افشاگری می کند.

ابراهیم خدابنده در مصاحبه ای که در ۴ مرداد ۹۲ در وب سایت باشگاه خبرنگاران از او منتشر شد، جنایات رجوی علیه زنان را تصدیق می کند و بر این مسأله که در فرقه مجاهدین خلق، همه زنان «کنیز» و «بنده» حرمسرای رجوی بودند، صحه می گذارد. او که یک کارشناس مسائل فرقه هاست، ابتدا توضیحی درباره ساختار روانی حاکم بر سازمان ارائه می دهد:

"گروهک تروریستی منافقین یک «فرقه مخرب کنترل ذهن» است و این یک تعریف علمی است که دارای خصوصیات فراوانی بوده که یکی از جالب ترین نمونه های این پدیده، سازمان مجاهدین خلق و یا همان گروهک تروریستی منافقین است که می توان تمام خصوصیات بیان شده در این کتاب را در فرقه



رجوی به خوبی مشاهده کرد. باید اشاره کرد که سرکردگان فرقه ای بر سه پایه قدرت، ثروت و شهوت حرکت می کنند، در مورد قدرت پرستی و مال دوستی رجوی نمونه های فراوانی برای مثال زدن وجود دارد.

در مورد قسمت سوم نمونه ای نداشتیم، تا این که چند تن از شورای سرکردگی گروهک تروریستی منافقین در پاریس پس از جدایی از این گروهک تروریستی دست به افشاگری زدند.

پرده برداشتن از این موضوع پلید توسط شورای سرکردگی انجام شد که باید بگویم همه اعضای این شورا را زنان تشکیل داده و هیچ مردی نمی توانست عضو شورای سرکردگی باشد.

خدابنده تأیید می کند که شورای رهبری منافقین، عملاً چیزی جز «حرمسرای» مسعود رجوی نبوده و عملاً همه زمینه سازی هایی که با «انقلاب ایدئولوژیک» از سال ۶۴ در جهت جداسازی زنان از شوهران انجام گرفت؛ چیزی جز برآورده کردن نیات جنسی پلید و شیطانی مسعود نبوده است و البته در این میان کارگزاری و عاملیت ماجرا با کسی نبود جز مریم که خود توسط شوهر سابقش (مهدی ابریشمچی) به رهبر فرقه «هبه» شده بود:

"این شورای رهبری به نوعی نقش حرمسرای مسعود رجوی را ایفا می کرد و مریم رجوی خود، این زن ها را برای مسعود انتخاب کرده و برای ما مردها اصل این موضوع مشخص نبود و تصور می کردیم که انقلاب ایدئولوژیک یک بحث تئوریک است که به صورت عملی درآمده است.

تئوری انقلاب ایدئولوژیک در سال ۶۴ در این گروهک تروریستی مطرح شد، زمانی که مریم عضدانلو از شوهرش مهدی ابریشمچی جدا شد و به همسری مسعود رجوی درآمد و در سال ۶۸ همه زنان خود را طلاق دادند.

توجیه مسأله طلاق این گونه بود که تمام زن ها در حکم زن مسعود رجوی هستند، یعنی در حریم آن به شمار رفته و هیچ مردی در تشکیلات نمی تواند ازدواج کند و تمام زنان این گروهک شوهر داشته و شوهرشان مسعود رجوی است و در مقابل هم هیچ زنی نمی تواند ازدواج کند، چون یک همسر به نام مسعود رجوی دارد.

ما پیش از این اتفاق در این زمینه فکر می کردیم که این فقط یک تئوری است و با بسیاری تفکرات مثل خواستار رهایی از هرگونه وابستگی خود را توجیه می کردیم، ولی بعد دیدیم که در عمل نیز نمود عینی و مادی داشته و فقط ذهنی نبوده است."

خدابنده به عنوان کسی که عمر و جوانیش به پای تعلقات فرقه ای تباه شد، در نهایت هشدار می دهد که جذب فرقه ها شدن و در باتلاق آن فرو رفتن، یکی از بزرگ ترین تهدیدات امروز جامعه ایران است:

"این مسأله در حال حاضر به عنوان یک تهدید به شمار می رود و به عنوان بالاترین آسیب اجتماعی معرفی شده و گرفتاری در دامن فرقه ها وحشتناک تر از گرفتاری در دام اعتیاد است."

خانم مریم آزاد (اسیر در فرقه رجوی)

صحبت های پدر:

بابا، مریم، سلام

حالت خوبه؟ خوش هستی؟ سلامتی؟

کروناست، ولی ما خیلی دلمون می خواد
ببینیمت، باباجان

چرا یک نامه ای، تلفنی نمی فرستی؟

بهمون زنگ بزن بابا، ما خیلی دلمون تنگه

میای یا نه؟



پدر مریم آزاد می گوید: "مریم اصلاً سیاسی نبود، با وساطت دایی اش با «محمد نوروزی» اهل اسفراین ازدواج کرد. محمد پسر خوبی بود ولی به ما نگفته بود هوادار فرقه و حدود ۵ سال هم زندان بوده است.

صحبت های مادر:

سلام

حالت خوبه؟ سلامتی؟

دلمون خیلی تنگ شده، مامان

از حالت بهمون خبربرده، تماس بگیر

حتماً ما را فراموش کردی،

اما ما تو را فراموش نکردیم.

خیلی دلمون تنگه.

مریم یک روز با محمد حرفش شد و از اسفراین به سبزوار برگشت. به او گفتیم در زندگی زناشویی اختلاف پیش می آید ولی نباید سریع قهر کرد و ترک خانه کرد. به هر حال من و خواهرش او را برگرداندیم. اما هیچ موقع به ما نگفت علت برگشتش به سبزوار چه بود. اما حالا حدس می زنم شاید با رفتن «محمد» نزد سازمان مخالف بوده است. ماجرا گذشت تا این که آن ها از خانه رفته بودند، محمد یک نامه در خانه اش گذاشته و نوشته بود دنبال من و مریم نگردید ما رفتیم. بعدها متوجه شدیم پیش مجاهدین در عراق رفته و مریم را هم برده است. الان بیش از ۳۰ سال است هم چنان در فراق دخترم می سوزیم.

کاشکی بشه هنوز که نمرديم حداقل صداتو بشنویم.



خراسان رضوی

شعار «آزادی» علیه آزادی



اگر به فرض، ما بتوانیم درد و رنج انسان های اسیر در فرقه های مخرب و خانواده هایشان را نادیده بگیریم و زیانی که فرقه ها به لحاظ انسانی و مالی به جامعه تحمیل می کنند را فراموش کنیم، باز هم نگاه کردن به شمار کشته ها توسط فرقه های رجوی و القاعده و همچنین محاسبه ی کشته شدگان به علت کیش شخصیت افرادی مثل هیتلر، استالین و مائو را هم به آن اضافه کنیم، متوجه خواهیم شد که ساکت ماندن در مقابل این پدیده ممکن نیست و باید هر چه زودتر کاری جدی در متوقف کردن این جریان مخرب انجام داد.

استیون بروس ماچ می گوید: مشکل افرادی که در چنگال فرقه های مخرب اسیرند این است که، این مشکل به طور تاریخی برای عموم، موضوع «غیر مهمی» است، چرا که یا تعداد درگیر در آن ناچیز است یا به خاطر این که وقایع وحشتناک در جای دیگری اتفاق افتاده و تعداد قابل توجهی از مردم عادی را شامل نشده است. فجایع به وجود آمده توسط فرقه ها، تنها به طور مقطعی توجه سیاستمداران را به خود جلب نموده و به رغم نتایج ناگواری که برای افراد درگیر و خانواده هایشان داشته، تنها برای مدت کوتاهی توانسته قانونگذاران را نگران سازد. فاجعه ی ۱۱ سپتامبر به دلیل درگیر ساختن خود مقامات رسمی و به خاطر این که یک فرقه ی مخرب تروریستی شمار بزرگی از عموم مردم را هدف فاجعه ای مرگبار قرار داد، سیاستمداران را به شکل بی سابقه ای وادار کرد تا در این مورد وقت و انرژی بگذارند ... در فجایع دیگر به وجود آمده توسط فرقه هایی مثل واکو و شهر جونز، اکثر قربانیان و کشته شدگان، افراد وابسته به این گروه ها بودند. تصویری که بر قضاوت قانونگذاران و مردم در این جریانات سایه می انداخت، این فکر بود که افراد درگیر در این گروه ها، عجیب و غیر عادی هستند. (بدون توجه به کودکان بی گناهی که جزو قربانیان بودند). در جریان حمله شیمیایی توکیو در سال ۱۳۷۳ (ه ش) که در آن تعدادی از مردم بی گناه کشته شدند، نظر مردم و قانونگذاران را در چگونگی برخورد با این گروه ها به طور قابل توجهی عوض کرد و این تغییر به این دلیل بود که مردم عادی و یا بهتر بگوییم رأی دهندگان، قربانی این ماجرا بودند."

در مقایسه با برده داری قدیم، نوع جدید آن به مراتب پیچیده تر و غیر قابل تشخیص و فهم است و به سختی می توان آن را از یک تجمع سالم مذهبی جدا کرده و در مقابل آن موضع گرفت.

چیزی که باعث می شود ما برده داری نوین را غیر انسانی و انزجارآور بدانیم و بخواهیم که در مقابله با آن اقدامی انجام دهیم، در عین حال همان چیزی است که ما را در تشخیص این پدیده گیج و سردرگم، مردد و متزلزل می کند و آن چیزی نیست مگر همان بحث «آزادی» و «انتخاب آزاد». از یک سو ما باید مدافع آزادی افراد در انتخاب عقیده و مذهب شان باشیم، این که همه مختارند که از هر عقیده و مرامی که مایلند پیروی کنند، و از طرف دیگر باید در مقابل افرادی که با شعار «آزادی»، «آزادی انتخاب» و «آزادی عقیده و مذهب» می خواهند افراد را گول زده و ذهنشان را مخدوش نموده و آن ها را به مورخانه ها یا ماشین های انسان نما مبدل کرده و زندگی شان را تباه سازند، نیز بایستیم.

درست است انجام چنین کاری بسیار پیچیده است، و بسیار دشوار است که بتوانیم مرز بین درست و غلط، حق و ناحق را در این خصوص تشخیص دهیم؛ اما در عین حال نمی توانیم در این مورد بی تفاوت بوده و کاری علیه آن انجام ندهیم. چرا که فرقه های مخرب به سرعت در حال پیچیده شدن، فاسد شدن، مخرب تر شدن هستند و امروزه با کشتار انسان های بی گناه، برهم زنده ی آزادی، امنیت، سلامت و صلح عمومی می باشند.

در قرن ششم هجری وقتی حسن صباح از مرگ نجات پیدا کرد، هیچ کس در دولت وقت فکر نمی کرد که او می تواند فرقه مخرب خودش را پایه گذاری کرده و انسان های آزاد را به آلت قتل تبدیل کرده و بسیاری از مقامات حکومتی را به قتل برساند، حکومت های محلی را متزلزل ساخته و فضا را برای حمله ی مغول های وحشی آماده نموده و به این ترتیب بزرگ ترین تمدن وقت را در آستانه ی نابودی کامل قرار دهد. شاید بتوانم اضافه کنم که حسن صباح، الگویی برای ایجاد دیگر فرقه های مخرب امثال مجاهدین خلق و القاعده و داعش ارائه داد تا بتوانند فرقه های مشابه فرقه ی او را در این قرن و شاید قرن های آینده نیز به وجود آورند.



فرقه های مخرب جدید، به خوبی می دانند که چگونه از شعار «آزادی» علیه آزادی استفاده کنند، چگونه ذهن روشنفکران، محققین، سیاستمداران و حقوق دانان را مخدوش سازند و آن ها را مجبور کنند از بردگی قربانیان فرقه ها با عناوینی چون «جنبش های جدید مذهبی» یا «آزادی عقیده» دفاع کنند. فرقه



ها می‌دانند که چگونه می‌شود مردم و دولت‌ها را با توجیهاتی از قبیل «حق»، «آزادی» و حتی «دمکراسی» منفعل نمود. فرقه‌های مخرب به خوبی باخبرند که چگونه و چه موقع باید چهره مظلوم، بی‌دفاع، و تحت سلطه به خود بگیرند و از بی‌عدالتی‌های موجود در جوامع به نفع خود و سیاست‌های ویرانگر خود بهره ببرند، همدردی مردم را نسبت به خود برانگیزند و صادق‌ترین، از خودگذشته‌ترین و درست‌ترین افراد جامعه را منحرف نموده و مطیع مطلق خود سازند.

اما این تمام داستان نیست، چرا که دیگر امروزه آن‌ها می‌دانند که چگونه می‌توان پیشرفته‌ترین سلاح‌ها را به دست آورده و از آن‌ها برای پیش برد اهداف خود استفاده کنند. آن‌ها دیگر به روشنی دریافته‌اند که چگونه می‌توان افراد از خود گذشته، بی‌ترس از مرگ، خودکار و مطیع را که هم‌زمان قادرند از سلاح و ابزار مدرن استفاده کند به کار گیرند و از آن‌ها علیه نقاط ضعف جوامع مدرن و در راستای پیش برد اهداف خود بهره ببرند. آن‌ها می‌دانند که چگونه بر اساس نقصان در بزرگ‌ترین ارزش جوامع مدرن، یعنی امنیت، می‌شود ترس و وحشت عمومی ایجاد کرده و دولت‌ها را واداشت که ارزش‌های والایی چون آزادی و حقوق مردم را به بهانه دفاع و حفظ امنیت محدود نموده و به این ترتیب فرصت‌های بیشتری برای جذب نیروی تازه نفس برای خود به وجود آورند. بنابراین باید گفت که آن‌ها تنها ناقض حقوق تعداد معدودی از پیروان خود نبوده، بلکه ناقض ارزش‌ها و حقوق کل جامعه هستند. لذا بی‌تفاوت بودن و بی‌عملی علیه این پدیده زشت قطعاً در شمار راه‌های رویارویی با این پدیده‌های انحرافی نیست.

کتاب فرقه‌های تروریستی و مخرب

نوعی برده داری نوین

دکتر مسعود بنی‌صدر

صفحه‌های ۶۳۳ الی ۶۳۵

تنظیم از عاطفه نادعلیان

تسلیت به آقای علی اکرامی در خوزستان

با کمال تأسف و تأثر مطلع شدیم که پدر و خواهر همسر آقای علی اکرامی از مسئولین سخت‌کوش انجمن نجات نمایندگی استان خوزستان به طور نابهنگام دار فانی را وداع گفتند.

ضمن عرض تسلیت خدمت آقای علی اکرامی و همسر محترم ایشان، برای آن مرحومان طلب آمرزش و برای تمامی بازماندگان طلب صبر جمیل داریم.

سلامتی و موفقیت روزافزون خانواده آقای علی اکرامی و بازماندگان آن مرحومان را آرزومندیم.

سالی که گذشت و سالی که پیش روست.



بخشعلی علیزاده

سلام خدمت خانواده های محترم به ویژه مادران و پدرانی که یک سال دیگر را دردمندانه با دوری از عزیزانشان سوختند و ساختند و همچنان با تمام سختی های زندگی، تنها سرمایه زندگی شان را که همانا امید است از دست ندادند و به ادامه مسیر پر درد و رنج انتظار پای فشردند.

سالی که گذشت سالی مملو از لحظات خوب و بد، خوشی و ناراحتی، و سالی پر از التهاب و استرس ناشی از کرونا بود که برخی آن را با تمام قوا پشت سر گذاشتند و برخی به لقاءالله پیوستند و حسرت به دل از این جهان رخت بر بستند.

در میان همه این عزیزانی که رفتند مادرانی بودند که عمدتاً بیش از سی سال بود که در انتظار فرزندانسان بودند، برای آنان فقط و فقط یک دیدار چند دقیقه ای با عزیزانشان کافی بود، ولی رجوی جنایتکار این دیدار چند دقیقه ای را هم برنتافت و امکان دیدار را از آنان سلب نمود. آن مادران با دلی مملو از درد و رنج جان به جان آفرین تسلیم نمودند. لعنت بر رجوی ظالم.

آنان که به رحمت خدا رفتند طبق آیه شریفه قرآن که می فرماید:

"وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ."

اما ما که فعلاً در این جهان هستیم و ای بسا برای امتحانات بیشتر نگه داشته شده ایم باید با موتوری جدیدتر و انگیزه ای بسا بیشتر از سال های قبل به جلو رفته و با تمام ناملايمات زندگی مثل گذشته بجنگیم و خود را برای آزادی فرزندان و عزیزانمان آماده نگه داریم. خداوند از جهاد کنندگان و صابرين در راهش خشنود گشته و در این مسیر به آنان کمک می کند.



بی تردید مسیر سختی پیموده اید، و ای بسا مسیر سخت تری پیش رویتان باشد ولی مهم این است که تسلیم شرایط نشده و بر آن موانع و مشکلات طاقت فرسا خم به آبرو نیاورده اید، این خود پیروزی محسوب می گردد.

امیدواریم که به خواست خداوند هر چه زودتر خبرهای خوشی از جانب دنیای غرب به جانب شرق کره زمین آمده و هوا را خوش عطر گرداند.

امیدواریم که به زودی زود و به حق پنج تن آل عبا همه اسیران گرفتار در زندان های رجوی آزاد شده و به نزد خانه و کاشانه خود بازگردند.

ما را همواره در کنار خودتان ببینید، ما هم فرزندان شما هستیم اگر که قابل بدانید. از هیچ کمکی در این سالیان دریغ نکرده و دریغ نخواهیم کرد. انشالله که بتوانیم در کنار شما گام های مثبت دیگری برداریم و با آگاهی بخشی بیشتر راه را برای آزادی عزیزانمان باز نگه داریم.

پیشاپیش عید نوروز را به شما تبریک عرض نموده و آرزو مندیم که خداوند همواره سایه خودش را از بالای سر شما بر ندارد و فرزندان و خانواده تان را در کنف حمایت خودش قرار داده و الطاف الهی همیشه و در هر حالتی شامل حالتان گردد.





E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹